

بسم الله الرحمن الرحيم

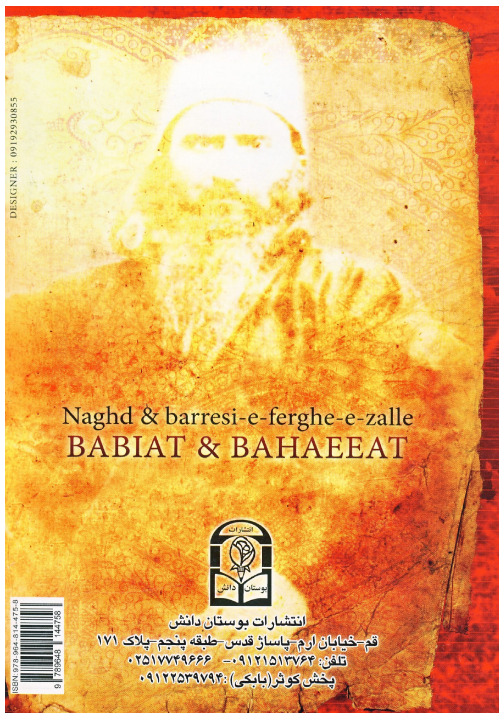
نقد و بررسی فرقه ضالۀ بابیت و بهائیت

بخش سوم:

نقد و بررسی فرقه بابیت و بهائیت

نگارنده:

سیدمعصوم حسینی



Naghd & barresi-e-ferghe-e-zalle
BABIAT & BAHAEAT



انتشارات بوستان دانش

قم- خیابان آرم- پاساژ قدس- طبقه پنجم- پلاک ۱۷۱

تلفن: ۰۹۱۲۱۵۱۳۷۶۴ - ۰۲۵۱۷۳۹۶۶۶

بخش کوثر (بابی): ۰۹۱۲۲۵۳۹۷۹۴



به نام خدا
اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ

www.bahaismيران.com پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدبیر و ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

در ضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismيران.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد. و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد. امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismيران@bahaismيران.com

bahaismيران@gmail.com

info@bahaismيران.com

bahaism\@yahoo.com

نقد و بررسی فرقه ضاله

بایت و بهائیت

بخش سوم:

نقد و بررسی فرقه بایت و بهائیت

نگارنده: سیدمعصوم حسینی

تقدیم

این کتاب را به محضر مبارک یگانه منجی عالم بشریت حضرت

حجه ابن الحسن العسکری روحی وارواح العالمین له الفدا-

و به روح پدرم سیدکریم حسینی که مراد مسیر سربازی امام

زمان (عج) قرار داده و به روح پدرم خانم بزرگوارم حاج مختار

غفاری که به جداز عاشقان امام زمان (ع) بود تقدیم می دارم.

«مقدمه»

اهمیت و ضرورت بحث:

همه مامی دانیم «بردگی فردی» به صورت سابق از جهان برچیده شده، ولی «بردگی ملتها» و استعمار، که به صورت تکامل یافته بردگی فردی است؛ جایگزین آن شده است.

جای تعجب نیست؛ زیرا عصر ماصبر تکامل پدیده های مختلف اجتماعی است چه مانعی دارد بردگی کهنه قدیم هم در سایه تکامل ابزار تولید و تحول صنعتی اخیر، تکامل یابد و به این صورت وحشتناک در آید!

استکبار جهانی دائمی کوشد که با انواع نیرنگها و ترفندها، مسلمانان را به استعمار بکشد و آنها را از هویت خود تهی سازد.

استکبار همچون اژدهائی است که چنانچه ضربه ای هم بر او وارد سازید، از یورش وحشیانه اش دست بر نمی دارد و همواره در غریزه حمله و استبداد به سر می برد و با مکرو و نیرنگ در صدد از بین بردن انسان است.

دین مقدس اسلام برای استقلال همه جانبه مسلمانان و عزتمند کردن آنها هشدارهای مختلفی داده و با تعبیرات گوناگون ما را از فریب خوردن و اغفال شدن در برابر مستکبرین در حذر داشته است. چنان چه می فرماید:

«...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.» (نساء: 141)

خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده.

«...وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (منافقین: 8)

یکی از راههای استعمار و استکبار جهانی برای نفوذ و سلطه، اختلاف افکنی و ایجاد تشویق در فرهنگ حاکم بین مسلمانان است. بر همین اساس قرآن به طور مکرر مسلمانان را به اتحاد دعوت می کند و می فرماید:

«واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا.» (آل عمران، 103)

همگی به ریسمان (خدا و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ

زنید و متفرق نشوید.

یکی از راههایی که موجب می شود در برابر استکبار و استعمار جهانی فریب نخوریم و قرص و محکم بر سر اعتقاداتمان بایستیم، این است که: شخصیت و هویت خود را بشناسیم و درک کنیم که ما از نظر دینی فرهنگی، غنی هستیم و هیچ نیازی به دیگران نداریم. دین مادی کامل است و برای تمام مراجل زندگی فردی و اجتماعی انسان دستور دارد. اگر به این باور برسیم، قطعاً استعمار در مانفوذ نخواهد کرد؛ چون استعمار، از طریق تخریب و تضعیف فکر و اندیشه و روحیه بر ما مسلط می شود.

چنان چه قرآن در مورد فرعون می فرماید:

«فاستخف قومه فاطعوه»، (زخرف: 54)

(فرعون) قوم خود را سبک شمرده در نتیجه از او اطاعت کردند.

استعمارگران در محاسبات خود چنین نتیجه گرفته اند که: یگانه عامل عزت و سر بلندی و خلل ناپذیری مسلمانان، وحدت و انسجام آنان است و به این نتیجه هم رسیدند که: مهم ترین عامل این اتحاد، دین اسلام است که همچون رشته تسبیح، افراد مسلمان را به همدیگر متصل کرده است.

لذا تصمیم گرفتند اسلام را، که عامل وحدت است، به صورت پاره های مختلف در آورند و بادی سازی، مذهب را علیه مذهب قرار دهند، و مسلمانان را به جان همدیگر اندازند و با گل آلود کردن آب، ماهی بگیرند که با کمال تأسف در موارد بسیاری به مقصود رسیدند.

امروز هم استعمار با تمام تلاش و با استفاده از ترندهای مختلف می خواهد انسجان و وحدت بین مسلمانان - به خصوص مردم ایران - را از بین ببرد و با تبلیغات و کار ضد فرهنگی، نسل جوان ما را از دین جدا کند.

هوشیار باشیم و از تاریخ عبرت بگیریم و بر باور و اعتقادات اصیل و ریشه های خودمان که همان دین مقدس اسلام است، پایدار باشیم و از تفرقه و تشتت آرادوری کنیم و همانند کوه در برابر تهاجمات فرهنگی و استعماری مقاوم بمانیم که:

«... ان تنصر الله ينصر کم ويثبت اقدامکم»، (محمد: 7)

... اگر خدا را یاری کنید یاریتان می کند و گامهایتان را استوار می دارد.

قرآن در مورد استعمار و سلطه فرعون به همین مطلب تصریح کرده تا به ماتوجه دهد که اگر به صورت گروه‌ها در آیین فرعون
ها بر ما مسلط خواهند شد، می فرماید:

«وان فرعون علافی الارض وجعل اهله اشیعا...» (قصص، 4)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی

تقسیم نمود...

تجربه نشان داده که زیان تحزب و گروه‌گرایی، بیش از نفع آن است. استعمارگران با تبلیغ تخریب‌گرایی می خواهند بین صفوف
مسلمین شکاف و پراکندگی ایجاد کنند. ما باید هوشیار باشیم تا فریب آن‌ها را نخوریم.

قرآن هشدار می دهد که تنها یک حزب موفق و پیروز است. از این رو آنان که رابطه دوستی با دشمنان خدا و رسول خدا (ص) برقرار نمی
کنند و با انسجام در برابر آن مقاومت می نمایند، ستوده است و می فرماید:

«...ورضى الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون.» (مجادله، 22)

...خدا از آن‌ها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند، آنها «حزب الله» اند بدانید «حزب الله» پیروز و رستگار اند.

طاغوتیان و استعمارگران از گذشته تا حال برای ضربه زدن به اتحاد و انسجام مسلمانان از این راه وارد شدند و تحت عناوین گوناگون
از جمله: مهدویت و بابیت، به دین‌سازی و فرقه‌سازی پرداخته‌اند. قادیانی‌گری، شیخی‌گری، صوفی‌گری، بهائی‌گری و... از ارمغان‌های
این استعمار کهنه و نواست. همچنان ادامه دارد.

استعمارگران متوجه شده‌اند که اسلام دینی ضد استعماری و سد محکمی در برابر مطامع آنهاست. لذا برای ایجاد رخنه در این سد
نیرومند، فکر خود را بیشتر در حوزه کشورهای اسلامی متمرکز ساخته‌اند و چندین مذهب دست‌نشانده و بشر ساخته در این منطقه
حساس جهان به وجود آورده‌اند، که یکی از آنها بابی‌گری و بهائی‌گری است که حقا گذاشتن نام مذهب بر آنها، توهینی به مذهب
است.

خوشبختانه با گذشت زمان و ارتقای آگاهی مسلمانان از یکسو و بالا رفتن پرده‌ها و فاش شدن رازها و بر ملا شدن مدارک از سوی
دیگر و تلاش دانشمندان آگاه اسلامی از سوی دیگر سبب شده است که مسلمانان به خوبی از این نقشه شوم استعمار باخبر شوند. به

خصوصاً همکاری نزدیک این فرقه با روسیه تزاری و صهیونیستها و دولتهای آمریکا و انگلیس رازهای بیشتری برملا کرده است. (ان

شاءالله در فصل دوم از بخش دوم بطور مفصل از نقش استعمار در پیدایش بانی گری و بهائی گری، سخن خواهیم گفت.)

لذا می بینیم افرادی از فریب خوردگان، به آغوش اسلام بازمی گردند و بیزاری خود را از این فرقه ضاله ابراز می کنند که در خاتمه این

رساله اسامی بعضی از این افراد را ذکر خواهیم کرد.

با این حال، آگاهی و روشن نگری بیشتری لازم است. باید مدارک و تحقیقاتی تازه در این زمینه در اختیار عموم، به ویژه نسل جوان

قرار داد تا هم از پیشینه تاریخی و نتیجه این نقشه شوم باخیر شوند و هم دیگران را آگاه سازند.

«آمین یارب العالمین»

بخش سوم

نقد و بررسی فرقه بابیت و بهائیت

فصل اول

1- استدلال به آیه 40 سوره احزاب

«ماکان محمد ابا احدمن رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما.»

«محمد پدر هیچ یک از مردان شمانیست بلکه پیامبر خدا

و ختم کننده پیامبران است و خدا به همه چیز داناست.»

کیفیت استدلال:

نویسندگان بابی و بهائی همانند ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «فرائد» می خواستند که رهبر خود را به عنوان یک پیامبر الهی جلوه دهند. لذا سعی کردند در دلالت این آیه، بر خاتمیت رسول خدا (ص) خدشه و شبهه ایجاد کنند. اما گفتار آنها به دقری پوچ و سست و متزلزل است که اصلاحیسته طرح و رد نیست. اما در عین حال برای اینکه بی پایگی سخن آنان به خوبی روشن شود نظر آنان را نقل می کنیم و بعد بدان پاسخ خواهیم داد.

گفته اند: «چون» خاتم» در لغت به معنای زینت انگشت آمده است، ممکن است منظور از «خاتم النبیین» این باشد که رسول اکرم (ص) از حیث کمالات و مقامات به جایی رسیده است که زینت سایر پیامبران می باشد؛ همان طور که انگشتی زینت انگشت انسان است.»

و نیز گفته اند: «چون» خاتم» برای تصدیق کردن مضمون نامه به کار می رفته است؛ یعنی صاحب نامه به مهر کردن آخر آن، مضمون نامه را تصدیق می کرده است ممکن است «خاتم النبیین» هم به معنای تصدیق کننده پیامبران باشد. همان طور که «خاتم» وسیله تصدیق مضمون نامه است. (ابوالفضل گلپایگانی، فراید، ص 135) (از مبلغین بهائیت)

«نقد و بررسی»

«خاتم النبیین» به عقیده تمام مفسران و دانشمندان علم لغت (در قسمت بعدی اسامی آنها را با کتابهایشان نام خواهم برد.) به معنای آخرین پیامبر و ختم کننده آنان است و اصلادیده و شنیده نشده است که «خاتم» را بر انسانی اطلاق کنند و از آن معنای زینت یا تصدیق کننده اراده نمایند.

اگر گوینده ای بخواهد لفظی را در غیر معنای حقیقی خود به کاربرد، لازم است استعمال آن لفظ در آن معنا، رایج و متعارف و یا لااقل مورد پسند طبع و ذوق سلیم باشد و در اینجا هیچ کدام نیست.

گذشته از این، برای استعمال کلمه ای در غیر معنای رایج آن، لازم است قرینه و نشانه ای باشد که شنونده و خواننده به وسیله آن قرینه مقصود گوینده و نویسنده را تشخیص دهد و در اینجا هیچ قرینه و نشانه ای در کار نیست تا دلیل بر این باشد که معنای حقیقی خاتم النبیین منظور نبوده و از آن، معنای غیر حقیقی به طور مجاز، اراده شده است.

این اشکال به اندازه ای سست است که هیچ یک از دشمنان اسلام حتی رهبر خود فرقه بهائیت را به خود جلب نکرده است؛ زیرا وی در کتاب «اشراقات» می گوید:

«والصلوة والسلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرساله والنبوه و علی اله واصحابه دائمه ابداسرمداء»، (حسینعلی بها، اشراقات، ص 292)

اودراین عبارت به طور صریح به خاتمیت پیامبر گرامی اعتراف نموده و موضوع نبوت و رسالت را با آمدن او پایان یافته دانسته است. اگر مقصود از «خاتم النبیین» این باشد که رسول گرامی اسلام (ص) تصدیق کننده پیامبران گذشته است، چرا کلمه «مصدق» که صریح در این مطلب است به کار برده نشده و به جای آن کلمه «خاتم» که معنای حقیقی آن چیز دیگری است به کار برده شده است؟ مگر قرآن مجید در موارد دیگر که می خواسته این معنارابگوید از همان کلمه «مصدق» استفاده نکرده است؟ پس چرا اینجاکلمه صریح صرف نظر نموده و کلمه ای که اصلا در این معنا استعمال نشده به کار برده است. مانند:

«و اذ قال عیسی ابن مریم یبنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی...» (سوره صف، 6)

(به یاد آورید، هنگامی راکه عیسی بن مریم گفت: ای بین اسرائیل:

من فرستاده خدابه سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده...»

«و مصدقا لما بین یدی من التوریه...» (سوره ال عمران، 50)

(و آنچه راکه پیش از من از تورات بود، تصدیق می کنم...»

«وقفینا علی اثارهم بعیسی این مریم مصدقا لما بین یدی من التوریه...»

(و به دنبال آنها) پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که کتاب تورات راکه پیش از او فرستاده شده

بود تصدیق داشت...»

در اینجالاتم است بحث «خاتمیت» راکه در آیه شریفه بیشتر مورد مانور بایان و بهائیان است، به طور جامع و کامل «خاتمیت» از دیدگاه عقل

و قرآن مورد بررسی قرار بدهیم تا هیچ شک و شبهه ای باقی نماند.

«خاتمیت از دیدگاه قرآن»

کمتر مسئله ای در اسلام از نظر وضوح و روشنی به پایه موضوع «خاتمیت» می رسد؛ یعنی همان طور که وجود یک رشته وظایف مذهبی

مانند نماز و روزه در اسلام، از مسلمات و بدیهیات این دین می باشد و در تمام جهان مسلمانی پیدانمی شود که از وجوب نماز و روزه آگاهی

نداشته باشد، همچنین است مسئله خاتمیت رسول گرامی اسلام (ص) و اینکه او آخرین پیامبر الهی است و کتاب و شریعت او خاتم کتابها و شرایع آسمانی می باشد. از این جهت همه مسلمانان می دانند که یکی از القاب پیامبر گرامی اسلام «خاتم پیامبران» است. همه مسلمانان به اتفاق کلمه می گویند: دین اسلام، دین ابدی و قرآن مجید، کتاب جاویدان الهی است و خداوند اساس ترقی و سعادت و خوشبختی جاودانی بشر را در این دین و کتاب پی ریزی نموده و با فرستادن این پیامبر شرایع و کتابهای آسمانی گذشته را تکمیل و ختم کرده است.

قرآن کریم بحث «خاتمیت» را به قدری صریح و روشن بیان کرده که جای شک و تردید برای کسی باقی نگذاشته است. اگر کسی به آیات مربوط به این موضوع مراجعه کند دلالت آیات را بر «خاتمیت» رسول گرامی اسلام (ص) به روشنی خواهد دید. به عنوان نمونه: آیه 40 سوره احزاب می فرماید:

«ماکان محمدآبا احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین...»

«لفظ «خاتم» در این آیه را به چند صورت می توان خواند:

1- «خاتم» بر وزن «حافظ» که به صورت اسم فاعل است و مفاد آن ختم کننده است.

2- «خاتم» به فتح تا، بر وزن عالم (جهان) و معنای آن آخر و آخرین است.

3- «خاتم» به همان صورت دوم، ولی به معنای چیزی که با آن اسناد و نامه را مهر می کردند.

4- «خاتم» به فتح تا و میم، بر وزن ضارب، فعل ماضی باب مضاربه، یعنی کسی که پیامبران الهی را ختم کرد.

نتیجه اینکه لفظ «خاتم» را به هر نحو بخوانیم، معنای آیه این می شود که محمد (ص) آخرین پیامبر الهی است و پیامبر و نبوت، با آمدن او ختم شده و پس از او پیامبر و کتاب و شریعت و دین دیگری نخواهد آمد. (جعفر سبحانی، خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص 26، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1353، ترجمه رضا استادی)

در طول 14 قرن که از آغاز اسلام می گذرد در تمام کتابهای لغت و تفسیر، کلمه «خاتم» و «خاتم النبیین» به همان صورتی که بیان کردیم تفسیر شده و هیچ کس در معنای آن اختلاف نکرده است.

در قرآن این لفظ (خ ت م) در آیات متعددی وارد شده است:

«ویسقون من رحیق مختوم.» (سوره مطففین، 24)

از شرابی خالص و مهر خورده، نوشانده می شوند، که نشانه خالص بودن آن اینست که سرشیشه و ظرف آن مهر شده است.

«ختامه مشک...» (همان، 26) مهری که بر آن نهاده شده است از مشک است.

«الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا یدیههم.» (سوره یس، 65)

آن روز (قیامت) دهانهای آن رامهرمی کنیم و دستهای ایشان با ما صحبت می کنند...

«افرایت من اتخذالیه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه.» (سوره جاثیه، 23)

آیا کسی که خدای خویش راهوس خویش قرارداد داده و از روی علم، گمراهی را اختیار کرده و در نتیجه خدابرگوش و دل او مهر نهاده

و بر چشم او پرده ای قرارداد داده است دیده ای؟

«ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه.» (سوره بقره، 7)

خدابر دلها و بر گوشهای آنان مهر زده و بر چشمهای آنان پرده ای است.

بنابراین معنای ختم نبوت این است که موضوع نبوت به مرتبه نهایی رسیده و به وسیله پیامبر بزرگوار اسلام - حضرت محمد بن

عبدالله (ص) باب نبوت و پیامبری مهر شده و به روی هیچ کس تادامنه قیامت باز نخواهد شد.

دانشمندان لغت هم این لفظ را در همین معنایی که بیان داشتیم گفته اند. (ابن فارس، المقائیس، ماده خ ت م، البیان فی اعراب القرآن

ابوالبقاء عکبری، ج 2، ص 100، فیروز آبادی،

قاموس الفه، ج 4، ص 102؛ جوهری، مختار الصحاح، ص 130، ابن منظور، لسان العرب، ج 15، ص 55، مفردات راغب، ص 142)

اشکال:

ممکن است گفته شود که با بیانات گذشته به خوبی روشن شده که «خاتم» به معنای ختم کننده و آخرین می باشد، اما اشکال اینجاست

که آیه می گوید: «خاتم النبیین» نمی گوید: «خاتم المرسلین» یعنی از آیه استفاده می شود که رسول گرامی اسلام ختم کننده انبیای الهی

است نه ختم کننده «رسل» بنابراین ممکن است پس از رسول گرامی اسلام رسول دیگری بیاید.

پاسخ:

«نبی» به کسی گفته می شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه بتواند از جهان غیب خبر دهد؛ خواه مأمور باشد آن چه به او وحی شده است به مردم تبلیغ کند یا نباشد و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه ای داشته باشد یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبران دیگر باشد.

اما «رسول» فقط به آن دسته از انبیا گفته می شود که علاوه بر مسئله اخذ وحی و خبر داشتن از جهان غیب، لاقلاً یکی از سه امتیاز زیر داشته باشد:

1- مأمور باشد آنچه به او وحی شده است در میان مردم یا گروهی از آنان تبلیغ کند؛

2- دارای شریعت جداگانه ای باشد، نه اینکه پیرو شریعت پیامبر دیگری باشد؛

3- دارای کتاب آسمانی باشد.

بنابراین باید گفت: «نبی» اعم از «رسول» است و در «رسول» امتیاز و خصوصیتی لازم است که در «نبی» معتبر نیست. پس هر کس «رسول» باشد حتماً «نبی» هم خواهد بود ولی ممکن است کسی که «نبی» باشد و رسول نباشد؛ یعنی ان امتیاز و خصوصیت اضافی رانداشته باشد. (برای آگاهی از مدارک به این کتابها رجوع کنید: تبیان، ج 7، ص 331؛ مجمع البیان، ج 7، ص 91، المنار، ج 9، ص 225؛ الکاشف، ج 5، ص 178؛ کشف، ج 2، ص 165 و...))

بر حسب روایات، مقام رسالت برتر از مقام نبوت است.

«ابوذر از رسول گرامی اسلام (ص) پرسید: شماره انبیای الهی چند تا است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: صد و بیست و چهار هزار. عرض

کرد: مرسلین آنها چند نفر هستند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر. (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 11، ص 32)

دفع شبهه:

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مبلغ بهائیت، دست به تحریف عجیبی زده و برخلاف آنچه مفسران و دانشمندان لغت بیان داشته اند، این دولفظ را (نبی و رسول) در ردیف الفاظی که معنای متباین دارند و هرگز در یک جابجاء نمی شوند آورده است. اومی گوید: «نبی کسی است که از خدا خبر دهد مشروط بر اینکه دارای کتاب و شریعت نباشد و رسول کسی است که برای هدایت مردم مبعوث شده مشروط بر اینکه دارای کتاب باشد.» (میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص 135)

در آیات متعددی از قرآن مجید بسیاری از پیامبران آسمانی، نبی و رسول خوانده شده اند. اگر این دولفظ معنای متباین و غیر قابل جمع داشت؛ چرا در گروهی از پیامبران هر دو به کار رفته است؟ به عنوان نمونه:

قرآن مجید در آیه 41 سوره مریم درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

«واذکرفی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقاً نبیا.»

(از ابراهیم در این کتاب یاد کن او راستگو و پیامبر بود.)

و در آیه 26 سوره حدید می فرماید:

«ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم.»

(مانوح و ابراهیم را فرستادیم...)

و در آیه 19 سوره اعلی می فرماید:

«صحف ابراهیم و موسی...»

(در کتب ابراهیم و موسی...)

از این سه آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم در عین حال که رسول و صاحب کتاب بوده نبی هم بوده است.

درباره حضرت موسی علیه السلام در آیه 51 سوره مریم می فرماید:

«واذکرفی الکتاب موسی انه کان مخلصاً و کان رسولا نبیا.»

(و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن که او مخلص بود و رسول و پیامبری و الامقام.)

از این آیه هم به خوبی استفاده می شود که موشی علیه السلام در عین حال که رسول بوده نبی هم بوده است.

درباره حضرت عیسی علیه السلام در آیه 71 سوره نساء می فرماید:

«انماالمسیح عیسی بن مریم رسول الله.»

(مسیح فرزند مریم، رسول خداست.)

و در جای دیگر از قول عیسی علیه السلام نقل می کند که گفته است:

«انی عبدالله اثنی الکتاب وجعلنی نبیا.» (مریم، 6)

(من بنده خدا و دارای کتابم، خدا مرا پیامبر قرار داده است)

درباره خود رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید:

«الذین ینبعون الرسول النبى الامى...» (اعراف، 157)

(همانکه از فرستاده (خدا) پیامبر می پیروی می کنند...)

با در نظر گرفتن این آیات و دهها مشابه آن به خوبی روشن می شود که کلمه نبی و رسول دو معنای متباین ندارند که هر کس نبی

بود، نمی تواند رسول باشد یا هر کس رسول باشد نبی نباشد.

سایر آیاتی که دلالت بر خاتمیت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) دارند عبارتند از: آیه 1 سوره فرقان، آیات 41 و 42 سوره فصلت، آیه 19 سوره

انعام آیه 28 از سوره سبأ...

«خاتمیت از دیدگاه روایات»

با وجود اینکه قرآن با صراحت هر چه کامل تر به خاتمیت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) تصریح نموده است، ائمه اطهار علیه السلام

نیز پیرامون خاتمیت پیامبر گرامی اسلام (ص) و دین و کتاب او سخن گفته و از این طریق بر مفاد صریح قرآن تأکید و انهارا تأیید نموده

اند، که به جهت پرهیز از اطاله کلام، تنها به چند مورد از این احادیث اشاره می شود. (برای تتبع بیشتر، ر.ک. به: خاتمیت از دیدگاه عقل

و قرآن، آیت الله شیخ جعفر سبحانی، ص 77 به بعد.)

1- حدیث منزلت:

هنگامی که رسول گرامی اسلام (ص) با عده ای از مسلمانان به «غزوه تبوک» می رفتند، علی (ع) درخواست کرد که در رکاب پیامبر (ص) شرکت کند. رسول گرامی اسلام فرمودند: نه. علی علیه اسلام در این موقع به گریه افتاد. گفت: دوست دارم که خدمت شما باشم. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

«اماترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی.»

آیاضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی» و همان منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت تو نسبت به من داشته باشی؟

یعنی همان طور که وقتی موسی علیه السلام در میان بین اسرائیل نبود و هارون جانشین و خلیفه او بود، تو هم خلیفه و جانشین من هستی، فقط یک فرق بین تو و هارون می باشد و آن اینکه هارون پیامبر بود و تو نیستی؛ زیرا پس از من پیامبر دیگری نخواهد بود.

این حدیث مورد قبول تمام مسلمانان - شیعه و سنی - است و هیچ کس در اسناد آن به پیامبر تردید ندارد. (این حدیث در بسیاری از کتابهای سنی و شیعه نقل شده است، از باب نمونه از مدارک اهل تسنن به کتابهای ذیل مراجعه شود:

صحیح بخاری جزء ششم ص 2، صحیح مسلم، جزء هفتم ص 120، مسند احمد بن حنبل، جزئی کم، ص 331، و...

و از منابع شیعه به کتابهای ذیل مراجعه شود:

معانی الاخبار، صدوق، ص 74، امالی شیخ صدوق، امالی شیخ طوسی، ص 159 و 164. مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 220، بحار الانوار، ج 37 ص 254-289)

2- حدیث تمثیل:

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود: مثل من و مثل پیامبران قبل از من مانند این است که شخصی خانه ای زیبا و کامل بسازد، اما آجر یک گوشه آن را کار نگذارد، هر کس که وارد آن خانه می شود از هر جهت آن خانه نظرش را جلب می کند فقط می پرسد: که چرا آن آجر کار گذاشته نشده است.

همان طور که آن آجر تکمیل کننده آن خانه است من هم آخرین پیامبر الهی هستم که نبوت به وسیله من تکمیل و ختم می شود.

«فانا اللبنة وانا خاتم النبیین» (صحیح بخاری، جزء چهارم، ص 226؛ مسند احمد حنبل، ج 2، ص 398 و

412) من آن خشت آخرین و ختم کننده پیامبران هستم.

3- امام محمد باقر علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«ایها الناس انه لانی بعدی ولاسنه بعد سنتی فمن ادعی ذلک فدعواه بدعته فی النار، فاقتلوه ومن تبعه فانه فی النار.» (وسائل

الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 18، ص 555. کشف الغمه، ج 1، ص 16، بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 22، ص 531)

مردم بدانید که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من، سنت و شریعت دیگری نخواهد بود. هر کس پس

از من ادعای نبوت و پیامبری کند ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود. در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند و نیز بدانید که

هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند اهل آتش و جهنم خواهد بود.

جمله؟ «ولاسنه بعد سنتی» (پس از سنت و شریعت من شریعت دیگری نیست) می رساند که پس از آن حضرت تاقیامت، هر کس شریعت

دیگری بیاورد و خود را پیامبر الهی و شریعت خود را شریعت الهی نام دهد، دروغ گو خواهد بود و شریعت و دین او شریعت و دین الهی

نیست.

2- استدلال به آیه 35 سوره اعراف

«بینی آدم اما یتینکم رسل منکم یقصون ءایتی فمن اتقی

واصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون»

(ای فرزندان آدم، چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند پس هر کس به پرهیزگاری و صلاح گرایدند بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می شوند.)

کیفیت استدلال:

می گویند: «چگونه مسلمانها ادعای کنند که رسول اکرم (ص) خاتم پیامبران الهی بوده و پس از او پیامبر دیگری نمی آید، با اینکه قرآن مجید تصریح می کند که نبوت و پیامبری ختم نشده و پس از آن حضرت، پیامبران دیگری خواهند آمد. در این آیه شریفه، از لفظ «یا تینکم» که فعل مضارع است و دلالت بر زمان آینده دارد استفاده می شود که پس از رسول اکرم (ص) پیامبران دیگری خواهند آمد و آن حضرت آخرین پیامبر الهی نیست.» (میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص 136)

پاسخ:

منشأ این برداشت بی اساس، بی توجهی و دقت در آیات پیش از این آیه است. خطابهایی که در قرآن مجید آمده است بر دو نوعند:

1- خطابهایی که مربوط به زمان نزول قرآن است و مخاطب آن مسلمانان هستند مانند این آیه شریفه:

«یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من

قبلکم» (سوره بقره، 183)

(ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده است

همان طور که بر امتهای گذشته واجب بود.)

2- خطابهایی که مربوط به زمان نزول قرآن نیست، بلکه مربوط به دورانهای قبل از نزول قرآن می باشد و خدا آنها را برای پیامبر گرامی و مسلمانان نقل و حکایت می کند.

مثل اینکه خدا در زمان موسی و هارون به آنها خطاب کرده است و آن خطاب را برای رسول گرامی اسلام (ص) حکایت می کند مثلاً می فرماید:

«و قلنا من بعده لبني اسرائيل اسكنوا الارض...» (اسراء، 104)

(و بعد از غرق کردن فرعون به بنی اسرائیل گفتیم در این سرزمین بمانید...)

خطاب در آیه مورد بحث از قسم دوم است؛ یعنی با توجه به آیات قبل از آن، به خوبی روشن می شود که این خطاب مربوط به آغاز آفرینش انسان است که از خدای متعال صادر شده است؛ در واقع می فرماید خدای حکیم در آغاز آفرینش انسان به فرزندان آدم چنین خطاب کرده این که در زمان رسول خدا (ص) مسلمانان را به چنین خطابی مخاطب ساخته باشد.

به این دلیل که در آیات قبل از این آیه، داستان حضرت آدم به تفصیل ذکر شده و پس از آن چند خطاب از خطابهایی که در آن زمان به فرزندان آدم خطاب شده آمده و یکی از آنها همین آیه مورد بحث است.

«با در نظر گرفتن آیات گذشته، مخاطب در این آیات مسلمانان نیستند، بلکه مجموع جامعه انسانی و تمامی فرزندان آدمند؛ زیرا شکی نیست که برای مجموعه فرزندان آدم رسولان زیادی آمدند که نام عده قابل ملاحظه ای از آنها در قرآن آمده و نام عده دیگری نیز در کتب تواریخ ثبت است.

آیت الله شیخ جعفر سبحانی در پاسخ به این شاکال می نویسد:

«کلمه «اما» در آیه مورد بحث، مرکب است از «ان شرطیه» و «ماء زایده» و «ان شرطیه» شرط و جزایمی خواهد و جمله «یا آئینکم رسل منکم...» شرط آن است و «فمن اتقی و اصلح» جزای آن می باشد و از این جمله ملازمه بین شرط و جزا استفاده می شود.

امادر آیه دلیلی بر اینکه این شرط و جزا مربوط به زمان آینده باشد وجود ندارد؛ زیرا در این قبیل آیات، هدف اصلی بیان ملازمه بین شرط و جزا است و اصلانظری به زمان نیست و به اصطلاح «فعل»، در این موارد مسلخ از زمان است و دلالت بر زمان گذشته یا حال یا آینده ندارد. مثلاً در آیه مورد بحث، هدف این نیست که بگوید سنت الهی بر این جاری شده است کسانی را که از پیامبران و فرستادگان

اوپاعت می کنند و از محرمات و گناهان پرهیز می کنند و به فکر اصلاح اعمال و نیات خود هستند، نجات بدهد و چنین اشخاصی در روز رستاخیزیم و اندوهی نخواهند داشت و این است رفتار الهی با همه امتها، چه امتهای گذشته چه حال و چه آینده. این قبیل جمله هامقیده زمان حال یا آینده نیستند تا امتهای گذشته را شامل نشوند.

به بیان دیگر، آیه در صد دادن نیست که از آمدن پیامبران بعد از رسول اکرم (ص) خبر بدهد، و الا چرا با «ان شرطیه» که دال بر تردید و شک است چنین گزارش می دهد؟

اگر در صد خیر دادن از آمدن پیامبر دیگری بود لازم بود به طور جرم و حتم بیان کند، بلکه هدف آیه این است که از ملازمه بین شرط و جزاء را در هر زمانی که اتفاق بیافتد بیان کند...

اگر در صد خیر دادن بود کلمه «اذا» که دلالت بر قطعی بودن دارد به کار برده می شد و چون موضوع آمدن پیامبران از موضوعات بسیار مهم است صحیح نیست خبر دادن از آن به شک و تردید بر گزار شود...» (جعفر سبحانی، خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص 123، ترجمه رضا استادی).

3- استدلال بر آیه 15 سوره مؤمن (غافر)

«رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح من امره علی من یشاء من

عباده لینذریوم التلاق.»

(بالا برنده درجات، خداوند عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد

آن روح (فرشته) را به فرمان خویش می فرستد، تا (مردم را)

از روز ملاقات (با خدا) بترساند)

کیفیت استدلال:

«از جمله یلقی الروح که صیغه مضارع است استفاده می شود که رسالت و نبوت با آمدن رسول اکرم (ص) ختم نشده و در زمانهای بعد خدای متعال فرشته وحی را به شخص دیگری نازل خواهد ساخت.» (میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص 136)

پاسخ: برای پاسخ به این شبهه لازم است قبلا دو موضع توضیح داده شود.

1- مراد از روح در این آیه وحی است و چون وحی مایه زنده شدن قلبها و ترقی و تعالی و حیات اجتماعی بشر است، از این نظر به جای آن کلمه «روح» آورده شده است.

در تفسیر نمونه می گویند: «این روح همانند روح قرآن و مقام نبوت و وحی است که مایه حیات دلهاو همانند روح در پیکر انسانی است. قدرت او از یک سو و رفیع الدرجات بودنش از سوی دیگر، ایجاب می کند که برنامه تشریح و تکلیف را از طریق وحی اعلام دارد و چه تعبیر جالبی از آن کرده است: تعبیر به روح؛ روحی که مایه حیات و حرکت و جنبش و جهاد و پیشرفت است.» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 20، ص 53)

2- «یوم التلاق» یعنی روز ملاقات خدا و روز جزای اعمال؛ روزی که خداوندگان اهل زمین و آسمان با هم ملاقات می کنند تا به حساب اعمال رسیدگی شود و آیه بعد از این آیه این مطلب را روشن می کند:

«یوم هم بارزون لایخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم لله الواحد القهار.» (مؤمن، آیه 16)

روزی که همه مردم نمایان و ظاهر شوند و چیزی از آنها پنهان نباشد. آن روز مالکیت مطلق خاص کیست؟ خاص خدای یگانه قهار است.

بنابراین، معنای آیه مورد بحث این طور می شود: خدا بالا برنده درجات و صاحب عرش است و به هر کس از بندگان خود که بخواهد وحی می فرستد تا او مردم را از روز قیامت و ملاقات پروردگاریم دهد.

همان طور که در پاسخ از استدلال به آیه 35 سوره اعراف گفتیم، «فعل مضارع» در این قبیل آیات معنای زمان آینده ندارد، بلکه اصلا دلالت بر زمان ندارد. فقط استناد فعل رابه فاعل و توصیف فاعل رابه آن کار، بیان می کند و نظری به زمان انجام فعل (فرستادن وحی) که در چه زمانی واقع شده یامی شود ندارد.

جمله «يلقى الروح» یعنی خدا است که همه چیز در اختیار اوست و هیچ کس حق اعتراض به خدا ندارد. فرشته وحی و خود وحی و اینکه به چه کسی و شخصی وحی می شود، هگی در اختیار خداست و کسی نمی تواند بگوید چرا شخص دیگری را برای نبوت انتخاب نکرده و یا چرا وحی یک جانازل نشد. فرقی نمی کنادین مطلب با «صیغه ماضی یعنی القی» گفته شود یا «صیغه مستقبل یعنی یلقى»؛ چون همانطور که گفته شد در این موارد این «جمله ها» دلالت بر زمان ندارند و فقط برای بیان استناد فعل به فاعل آورده می شوند.

4- استدلال به آیه 25 سوره نور:

«يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق ويعلمون ان الله هو الحق المبين»

(آن روز خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است.)

کیفیت استدلال:

می گویند: «يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق»؛ یعنی روزی که خدادین خود را کامل کند و این جمله بشارتی است که خدای متعال می دهد که بعد از دین اسلام دین کامل تری خواهد آمد و نمی توان گفت مقصود دین اسلام است؛ زیرا دین اسلام به نص قرآن مجید «اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا» (مائده، 3) در سال حجه الوداع کامل شد. بلکه مقصود دین کامل تری است که این آیه آمدن آن را بعد از اسلام خبر می دهد. (میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص)

پاسخ:

با مراجعه با آیات 23 و 24 سوره نور، به خوبی روشن می شود که کلمه «دین» در این آیه به معنای «جزا» و پاداش است نه به معنای آیین.

«ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والاخرة ولهم عذاب اليم»

يوم تشهد عليكم سنتهم وايديههم وارجلهم بما كانوا يعملون.

یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ویعلمون ان الله هو الحق المبین.»

(کسانی که به زندهای باایمان وعفت، نسبت زنامی دهند، دردنیواو آخرت از رحمت خدادورند، و برای آنها عذاب

دردناک خواهد بود روزی که زبانها و دستها و پاهای آنان به آن چه انجام داده اند،

گواهی می دهد، در آن روز خدای عادل جزای شایسته آن را کاملاً خواهد داد و خواهند دانست که خدای جهان حق

و آشکار است.)

ناگفته پیداست که با در نظر گرفتن دو آیه قبل، حتماً باید «دین» در آیه سوم به معنای «جزا» باشد.

مفسرین بزرگی مانند طبرسی در مجمع البیان و زمخشری در کشاف گفته اند:

«دین» در این آیه به معنای «جزا» و «حق» هم صفت «جزا» است. (طبرسی، مجمع البیان، ج 7، ص 134؛ تفسیر کشاف، زمخشری، ج 3، ص 223)

آیا گواهی اعضای بدن جز در روز قیامت، زمان دیگری است؟ هر عاقلی با کمترین درجه فکر به این آیات بنگرد متوجه می شود که

مراد از آن، جزا و روز قیامت است.

با کمترین توجه معلوم می شود که خدای متعال در این آیه سه مطلب را درباره افترا زندگان تذکر می دهد:

1- دردنیواو آخرت از رحمت خدادورند؛

2- اعضا و جوارح آنان علیه آنان در روز قیامت گواهی خواهند داد؛

3- در آن روز به جزای کامل عمل زشت خود خواهند رسید.

5- استدلال به آیات 47 و 49 سوره یونس:

«ولکل امه رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لایظلمون.»

قل لا املک لنفسی ضرراً ولا نفعاً الا ما شاء الله لکل امه اجل اذا جاء اجلهم لایستخرون ساعه ولا یستقدمون.»

وهرامتی پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت و داوری شود و بر آنان ستم نرود.

بگو: برای خود سود و زبانی در اختیار ندارم، مگر آنچه را که خدا بخواهد. هرامتی رازمانی (محدود) است. آنگاه که زمانشان به سر رسد، پس نه ساعتی (از آن) تأخیر کنند و نه پی گیرند.

کیفیت استدلال:

میرزا بوالفضل گلپایگانی می گوید:

«مسلمانان ادعای کنند که آیین اسلام ابدی و احکام آن تا روز رستاخیر باقی است؛ در صورتی که از دو آیه و یک روایت استفاده می شود که دین اسلام هم مانند سایر ادیان عمر محدودی دارد و پس از سپری شدن مدت آن، پیامبر و امت دیگری خواهند آمد. آنگاه این دو آیه بر پیامبر نازل شد، از اجل و مدت امت اسلامی سؤال شد، حضرت در پاسخ سؤال کننده چنین گفت:

«ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم» (میرزا بوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص 17)

اگر امت من راه صلاح پیش گیرند اجل آنان یک روز و اگر فساد در پیش گیرند اجل آنان نیم روز خواهد بود.

پاسخ:

آیه اول (ولکل امه رسول...) یعنی برای هرامتی پیامبری هست (خداوند برای هرامتی مانند نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پیامبری فرستاده است که هر کدام امت خود را به دین حق و راه راست راهنمایی کنند). هنگامی که پیامبر هرامتی به سوی آنان می آمد، به عدالت میان آنان داوری می کرد و هرگز آنان مورد ظلم و تعدی واقع نمی شدند.

به خوبی معلوم و مشخص است که این آیه به هیچ وجه دلالت بر محدودیت و یادوام رسالت پیامبران ندارد.

پس چه اشکالی دارد یکی از این پیامبران، خاتم پیامبران و شریعت او ابدی و همیشگی باشد. قرآن مجید هم تصریح می کند که رسول گرامی اسلام (ص) خاتم پیامبران و شریعت او خاتم شرایع آسمانی می باشد، چنان که قبلاً مفصلاً بیان داشتیم.

در حقیقت آیه مورد بحث شبیه آیه 36 سوره نحل است:

«ولقد بعثنا فی کل امه رسولان اعبدا لله...»

(ودر حقیقت، در میان هرامتی فرستاده ای برانگیختیم (تابگوید) خدارا پیرستید...)

آیا از این آیه استفاده می شود که بعد از اسلام دین دیگری خواهد آمد؟

قطعاً پاسخ منفی است، فقط از این قبیل آیات استفاده می شود که هرامتی پیامبری داشته اند.

توضیح آیه دوم:

آیه دیگری که دستاویز خود قرار داده اند، این آیه شریفه است:

«... لکل امه اجل اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعه ولا يستقدمون.»

(1-سوره اعراف، آیه 34 شبیه همین آیه است.)

(برای هرامتی مدت محدودی مقرر شده است هنگامی که مدت آنها

سپری گردد یک لحظه پس و پیش نمی شود.)

برای روشن شدن مطلب لازم است قبلاً درباره کلمه «امت» مطالبی بیان شود.

راغب اصفهانی می نویسد: «به هر جمعیتی که در جهتی از جهات باهم مشترک باشند امت گفته می شود؛ خواه قدر مشترک میان آنها دین

آنان باشد یا زمان و مکانی که در آن به سر می برند و خواه این وجه اشتراک به اختیار آنان باشد و خواه خارج از اختیار.» (مفردات

راغب، ص 23)

معنایی که راغب اصفهانی برای «امت» ذکر کرده است همان معنایی است که از قرآن مجید و روایات و گفتار بزرگان علم لغت استفاده

می شود. خوب است گفتار راغب با استفاده از آیات قرآن مجید توضیح دهیم:

گاهی به گروهی «امت» گفته می شود از این نظر که دارای آیین واحدی هستند مانند:

«ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک...» (بقره، 128)

پروردگارا، ما را تسلیم (فرمان) خود قرار داده، و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود (پدید) آر...

«کنتم خیرامه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر...» (ال عمران، ص 110)

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید...

در این دو آیه، کلمه «امت» در مورد جمعیتی که وجه اشتراک دینی دارند به کار برده شده است.

گاهی امت بر گروهی گفته می شود که قدر مشترک میان آنان زمان و مکانی است که آنها را در بر گرفته است. در حقیقت، اتحاد زمان و مکان سبب می شود که این افراد تحت یک عنوان گرد آیند. استعمال «امت» در قرآن روی این ملاک، فراوان است؛ مانند:

«ولما ورد ماء مدین وجه علیه امه من الناس یسقون...» (قصص، 23)

او چون به آب مدین رسیده گروهی از مردم را بر آن یافت که (دامهای خود را) آب می دادند...

در این آیه «امت» به معنای جمعیتی که در یک مکان جمع شده اند آمده است.

گاهی ملاک برای به کار بردن این لفظ، پیوندهای خویشاوندی است که در یک جمعیت موجود است مانند:

«وقطعنا هو اثنی عشره ابسا طامما...» (اعراف، 160)

و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم...

می دانیم که ریشه همه بنی اسرائیل یکی است و همه شاخه های یک درخت می باشند. اما چون هر دسته از این گروه از یکی از دوازده فرزند یعقوب به وجود آمده اند هر کدام از فرزندان یعقوب با فرزندان خود امتی به شمار می روند.

قرآن مجید گاهی کلمه امت را در مورد یک نفر هم استعمال می کند. فردی که شخصیت دینی داشته باشد، به تنهایی به منزله یک امت است؛ چنان که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می خوانیم:

«ان ابراهیم کان امه قاتل الله حنیفا...» (نحل، 120)

ابراهیم برای خود امتی بود، او خدا را عبادت کرد و پیرو آیین راست بود.

یعنی عبادت و بندگی ابراهیم به تنهایی مانند عبادت و بندگی یک جمعی و امت می باشد.

«آری ابراهیم یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود و در آن روز که در محیط اجتماعی اش کسی دم از توحید نمی

زدا و منادی بزرگ توحید بود.» (تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج 1، ص 449)

گاهی واژه «امت» در مورد انواع جانداران که با هم وجه مشترک دارند به کار می رود؛ مانند:

«ومامن دابه فی الارض ولاطائر یطیر بجنایه الامم امثالکم...» (انعام، 38)

و هیچ جنبه ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که بادوبال خود پرواز می کند مگر آنکه آنها (نیز) گروههایی

ما نند شما هستند...

قرآن در این آیه هردسته ای از جنبندگان و پرنندگان را مت می نامد؛ زیرا هر نوعی از جانداران بای خود گروهی مخصوص هستند و هر کدام دارای امتیاز خاصی می باشند، دسته ای همانند عنکبوت کارشان تنیدن است، دسته دیگر مانند مورچه کارشان ذخیره کردن است؛ دسته دیگر فقط به فکر غذای یک روز بیشتر نیستند همانند گنجشک و...

بنابراین می توان گفت واژه «امت» در تمام این موارد یک معنای مشترک ندارد و هر کدام از این موارد مصداقی از آن معنا هستند و آن یک معنای است:

«جماعتی از انسان یا حیوان که در امری از امور با هم مشترک باشند مانند دین، زمان، مکان، اصل و نسب، اخلاق و غیره.» (جعفر سبحانی، خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص 153، ترجمه رضا استادی.)

یک معنای دیگر هم برای «امت» در قرآن ذکر شده است و آن معنا «طریق و دین» است، چنان که می فرماید:

«...انا وجدنا بائنا علی امه وانا علی اثارهم مهتدون.»

ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما (هم با) پی -

گیری از آنان راه یافتگانیم.

حال بینیم در آیه مورد بحث، کلمه «امت» در کدام یک از این دو معنایه کار گرفته است.

با دقت و تفکر در آیات، درمی یابیم که «امت» در آیه مورد بحث، نمی تواند به معنای طریقت و شریعت و دین باشد؛ زیرا پس از آنکه می

گوید: «لکل امه اجل» (برای هر امتی اجلی مقرر شده است)، بلافاصله «ضمیر جمع» به کار گرفته است: «اذاجا» «اجلهم» (هنگامی که اجل

آنها رسید.)

اگر مقصود از «امت»، طریقه و آیین بود باید می فرمود: «فاذا جاء اجلها» و به جای ضمیر جمع، ضمیر مفرد مؤنث می آورد.

بدین جهت، مقصود از امت در این آیه همان جمعیت و گروه است.

استادارجمند حضرت آیه الله مکارم شیرازی می فرماید:

«هدف این آیات آن است که قانون حیات و مرگ مخصوص افرادیست بلکه امتها و گروه‌های مشمول این قانون هستند و به هنگامی که در مسیر ظلم و فساد قرار گیرند منقرض خواهند شد.

مخصوصاً در مورد بحث با توجه به آیه قبل و بعد از آن به روشنی این حقیقت ثابت می شود که سخن از نسخ مذهب در میان نیست، بلکه از نزول عذاب و نابود شدن یک گروه و ملت است، زیرا هم آیه قبل و همه آیه بعد هر دو از عذاب و مجازات دنیا بحث می کند». (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 8، ص 311، چاپ مروی، 1363)

بررسی حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده است:

همانطور که گفتیم میرزا ابوالفضل گلپایگانی بعد از استدلال به این آیه «ولکل امه اجل» می گوید: وقتی این آیه نازل شد، یاران رسول اکرم (ص) از آن حضرت پرسیدند: اجل امت اسلامی تا چه زمانی خواهد بود؟ حضرت در جواب فرمودند: «ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم» اگر مسلمانها صلاح و شایستگی داشته باشند «یک روز» و اگر فساد و تباهی راپیشه کنند «نصف روز» عمر خواهند کرد. ای کاش ایشان می بودند و از اومی پرسیدیم که این روایت را که به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده اید با این خصوصیات که ذکر کرده اید در کدام مدرک از مدارک اسلامی دیده اید؟

ایشان این مطلب را از کتاب «الیواقیت و الجواهر» شعرانی، نقل کرده است، اتفاقاً در این کتاب فقط جمله «ان اصلحت امتی...» آمده است و جمله های قبل یعنی وقتی این آیه نازل شده و اصحاب از پیامبر سؤال کردند و پیامبر در جواب آنان گفت... همه از اضافاتی است که صاحب فرایداضافه نموده است.

فرض کنیم که این جمله، روایت بوده و پیامبر نیز این جمله را به عنوان تحدید اجل امت اسلامی بیان کرده باشد. جای این سؤال است که پرسیم مراد از «یوم» و «نصف یوم» چیست؟ می گوید: منظور از «یوم» هزار سال است به دلیل آیه:

«...ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون.» (حجج، 47)

... و در حقیقت یک روز (از قیامت) نزدیکتر و در گذارت مانند هزار سال است از آن چه می شمردند.

بدین جهت نتیجه می گیریم که عمر شریعت اسلام فقط هزار سال است.

بسیار واضح و روشن است که تفسیر «یوم» به هزار سال ادعای بی دلیل است زیرا اگر آیه ان یوماعندربک... دلیل بر این باشد که منظور از «یوم» هزار سال است، پس آیه:

«تعرج الملائکه والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه.» (معارج، 4)

(فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی (او) بالامی روند.)

هم دلیل این می شود که منظور از «یوم» پنجاه هزار سال است به چه دلیل شمایه آن آیه تمسک می کنید و این آیه را نادیده می گیرید؟
بر فرض اینکه منظور از «یوم» هزار سال باشد؛ مبدأ این هزار سال چه سالی خواهد بود؟

پرواضح است که مبدأ آن باید سال بعثت یا هجرت و یا وفات پیامبر بزرگوار اسلام (ص) باشد، نه سالی که غیبت امام زمان-عجل الله تعالی فرجه- شروع شد. ولی آقایان بابی برای اینکه پایان هزار سال را با خروج «باب» تطبیق دهند، آغاز آن را غیبت آن حضرت-عجل الله تعالی فرجه- (260 هجری) حساب کرده اند تا به سال 1260 هجری که «عاملی محمد باب» ادعای خود را آغاز کرده است تطبیق نماید، بلکه بتوانند با این مغالطه کاری به ادعای «باب» سرو صورتی بدهند.

6- استدلال به آیه 68 سوره زمر:

«ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون.»

و در صورتی که می شود و تمام کسانی که در آسمان و زمین هستند می میرند مگر کسانی که خدا خواهد و سپس

بار دیگر در صورتی که می شود. ناگهان همگی بپا بر می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.

کیفیت استدلال:

یکی از نویسندگان بهائیت از این آیه شریفه برای اثبات پیامبری باب و بهاء استفاده کرده و چنین می گوید:

«این آیه شریفه دلالت دارد که دومرتبه اعلان ظهور اعلام می گردد.»

چه از نفخه صور، جز اعلان امر الهی در روز قیامت که قیام قائم است منظور و مفهوم دیگری استنباط نشود و تعبیری که برای قیامت غیر معقولی شده است درست نباید؛ زیرا خداوند را نیازی نیست که در آن روز کتابی آورد و برای اثبات حق خویش و محکومیت گناهکاران به آنها استشهاد کند و پیغمبران را به شهادت طلبد بلکه این همان اعلان امر الهی است که در دو متر به وبه وسیله دونفس مبارک بین عالمیان اعلام گردد و کتاب آسمانی جدیدی برای هدایت خلق نازل گردد. «عنایت الله سهراب، مبادی استدلال، ص 30»

پاسخ:

مسائل مربوط به برزخ و قیامت اموری نیستند که بشر عادی بتواند تحلیل کند و نظر بدهد بلکه از امور غیب جهان هستی هستند که حتما باید از طریق کسانی که با جهان غیب مرتبط هستند از خصوصیات و اخبار آن مطلع گشت.

سخن در آیه مورد بحث این است که: در پایان جهان و آغاز رستاخیز دو حادثه ناگهانی رخ می دهد: در حادثه اول همه موجودات زنده فوراً می میرند و در حادثه دوم که با فاصله ای صورت می گیرد همه انسانها ناگهان زنده می شوند و در انتظار حساب می مانند.

«قرآن مجید از این دو حادثه به عنوان «نفخ صور» تعبیر کرده است که تعبیر کنایی زیبایی است از حوادث ناگهانی و همزمان؛ زیرا «نفخ» به معنای دمیدن و «صور» به معنای شیپور یا شاخ میان تهی است که معمولاً برای حرکت قافله یا لشکر، یا برای توقف آنها به صدای می آورند... این تعبیر ضمن بیانگر سهولت امر است و نشان می دهد که خداوند بزرگ بایک فرمان به سادگی دمیدن در یک شیپور است اهل آسمان و زمین را می میراند و بایک فرمان آن هم شبیه به «شیپور رحیل و حرکت» است همه رازنده می کند. «مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج 19، ص 534»

«در قرآن مجید از حادثه پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، تعبیرات مختلفی شده است. در آیات متعددی، سخن از «نفخ صور» به میان آمد. (سوره کهف، 99؛ مومنون، 101؛ یس، 51؛ ق، 20؛ الحاقه، 13؛ انعام، 73؛ طه، 102؛ نمل، 87؛ نبا، 18)

در یک مورد تعبیر به «نقر در ناقور» شده که به همان معنای دمیدن در شیپور یا شبیه آن است: «فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر» (مدثر، 8)

و در بعضی از موارد تعبیر به «قارعه» به معنای کوبنده شدید دیده می شود: «القارعه، ما القارعه، وما ادریک ما القارعه» (القارعه، 1/2/2)

و در آیه دیگر تعبیر به «صیحه» شده که به معنای صدای عظیم است:

«وما یبظرون الا صیحه واحده تأخذهم وهم یخصمون.» (یس، 49)

آیه 53 سوره یس نیز از صیحه پایان جهان سخن می گوید که مردم را غافلگیری سازد: «ان کانت صیحه واحده فاذا هم جمیع لدینا محضرون.»

در آیه فوق سخن از صیحه رستاخیز است که همه مردم به دنبال آن زنده می شوند و در محضر عدل پروردگار حضور می یابند. (تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج 19، ص 535)

از مجموع این آیات استفاده می شود که در پایان جهان صیحه عظیمی اهل آسمان و زمین رامی میراند و این «صیحه مرگ» است. و در آغاز رستاخیز با صیحه و فریاد عظیمی همه زنده می شوند و به پامی خیزند و این «فریاد حیات و زندگی» است که با آیه قرآن که می فرماید: ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین (غافر / 11) که دوبار زنده شدن و دوبار مردن را بیان کرده مطابقت دارد. 1- زندگی و حیات دنیوی 2- مردن در دنیا 3- زندگی در برزخ 4- مرگ برزخی و حیات اخروی.

«استدلال به روایات»

بایان و بهائیان برای اثبات مدعای خود، علاوه بر آیات قرآن مجید به بعضی از روایات هم استناد کرده اند که ضمن اشاره به بعضی از این روایات، آنها را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

1- میرزا حسین علی بهاء در ایقان این حدیث را نقل می کند:

«وفی روضه الکافی عن معاویه بن وهب عن ابی عبدالله قال أتعرف الزوار قلت جعلت فداک یقولون آنها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم، قال رأیت سوق الدواب قلت نعم قال رأیت جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلاً من ولد فلان کلهم یصلح الخلفه قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم.» (میرزا حسین علی بهاء، ایقان، ص 191، سطر 7، طبع بمعرفه (فرج الله زکی) بمصر.)

امام صادق علیه السلام به راوی (معاویه بن وهب) فرمود: آیا زوراء رومی شناسی؟ عرض کرد: فدایت شوم می گویند در بغداد است. امام فرمود: خیر. بعد امام فرمود: آیا وارد ری شدی؟ عرض کرد: بله. امام فرمود: آیا وارد سوق (بازار) دواب شدی؟ عرض کرد: بله. امام فرمود: کوه سیاه در سمت راست راه، همان زوراء است که در آنجا هشتاد نفر کشته می شود که همه آنها سزاوار خلافت بودند. سؤال کرد: چه کسانی آنها را می کشند؟ فرمود: آنها را اولاد عجم می کشند.

«کیفیت استدلال»

بایان بعد از واقعه بدشت (قبلا این واقعه را در بخش اول توضیح دادیم) به قلعه طبرسی مازندران پناه بردند و در آنجا درگیری بین بایان و اهالی منطقه که با فتوای سعید العلماء بارفروشی (بابل امروز) به مقابله با آنها پرداختند و همچنین درگیری سربازان قاجار با آنها که منجر به کشته شدن تعدادی از بایان و بازپس گرفتن قلعه طبرسی شد، رخ داد. میرزا حسینعلی بهاء از این واقعه استفاده نموده و با دست کاری کردن در این حدیث ان را به کشته شدن مسلمانان کشته شدند با اینکه همه آنها لایق حکومت بودند.

پاسخ:

ابتداءً لازم است اصل حدیث را از مصدرش نقل کنیم و سپس به نقد گفتار میرزا حسینعلی بهاء بپردازیم. متن حدیث:

«روی زیاد عن بکربن صالح عن محمد بن سنان عم معاویه بن وهب قال تمثل ابو عبد الله عليه السلام بشعر لابن ابي عقبه.

تحنر بالزوراء من هم لدى الضحى ثمانون الفامثل ماینحر البدن (شتر)

ثم قال: دخلت الري؟ قلت نعم. قال دخلت السوق لدواب؟ قلت نعم، قال رايت الجبل الاسود عن يمين الطريق تلك الزوراء يقتل

فيها ثمانون الفامن ولد فلان كلهم يصلح للخلافه. قلت: جعلت فداك من يقتلهم؟ قال: اولاد العجم. (الكافي، 8، ص 177)

ترجمه شعر این است: قربانی می شود مثل شتر، قربانی وقت ظهر - هشتاد نفر از آل عباسی.

وقتی این حدیث را در کنار حدیثی که حسینعلی بهاء در ایقان آورده و از آن برای ادعای خود استفاده کرده است قرار دهیم متوجه می شویم که سه فقره از این حدیث حذف شده و آنها را در ایقان نیاورده است.

1- شعرابی عقبه را ذکر نکرده است؛

2- «الفا» یعنی هزار، را از حدیث حذف کرده است؛

3- «فلان» یعنی ابن عباس را انداخته است.

معلوم است اگر از یک حدیث سه جمله را حذف کنند می توانند آن را برای هر ادعای استفاده نمایند.

مضافاً، این کوه که در روایت نام برده شده است لابد یاکوه شمیران است یا کوه بی بی شهر بانو. در حالی که مقبره شیخ طبرسی که هشتاد نفر از بابی هاد را آنجا دفن هستند در مازندران است. آیا جناب میرزا متوجه بعد مسافت بین ری و مازندران نبوده است؟

2- میرزا حسینعلی برای اثبات ادعی خود و تأیید ادعای سیدعلی محمد باب به روایت ذیل استدلال می کند:

«فی البحار فی قائمنا ربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد... (هر کدام از سنت هاراییان می کند تا می رسد به) والعلامة من محمد یظهر یا ثار مثل القران» (ایقان، ص 196)

یعنی، در کتاب بحار نقل شده که در قائم چهار علامت از چهار پیامبر وجود دارد: از موسی، عیسی،

یوسف و محمد، اما آنچه از محمد (ص) دارد این است که آثاری مثل قرآن را با خود می آورد.

«کیفیت استدلال»

جناب میرزا حسینعلی بهاء که می خواسته است از این حدیث (که در هیچ کتب روایی آن طور که ایشان نقل کردند وجود ندارد) برای ادعای قائمیت میرزا علی محمد باب استفاده کند، می گوید: قائم چهار علامت از چهار پیامبر دارد که هر چهار علامت در میرزا علی محمد باب هست، به خصوص اثر سیدعلی محمد باب به نام «بیان» (کتاب بیان به دوزبان فارسی و عربی، توسط علی محمد باب نوشته شده و همانند قرآن در نزد مسلمانان برای بابیان و بهائیان ارزش دارد.) که مثل قرآن است و ناسخ قرآن.

پاسخ:

حدیث مورد استدلال میرزا حسینعلی، در کتب روایی ما، بابی است به نام باب علامات و شباهتهای حضرت مهدی-عجل الله تعالی فرجه الشریف- با پیغمبران که در آن باب چندین حدیث وجود دارد. اصل این حدیث در کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی (ره) چنین است.

«عن ابی بصیر قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبیاء، سنه من موسی، و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد (ص) فاما من موسی فخائف مترقب و اما من یوسف فالسجن و اما من عیسی فیقال انه مات ولم یمت و اما من محمد (ص) فالسیف.» (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 51، ص 216، سطر آخر).

حال بار قراردادن این حدیث در کنار آن چه میرزا حسینعلی بهاء نقل کرده، متوجه خواهیم شد که چه تهمتی بزرگ زده است و به قول مرحوم آیه الله شیخ علی ایبوردی (ره) در کتاب «دزد بگیر» «دزدی فاحشی نموده است و خداوند روی دزد را سیاه می کند، چنان که خود می فرمود:

«ولو لاتقول بعض الاقاول، لاختانمه بالیمین. ثم لقطعنا منه

الوتین.» (الحاقه، آیات 44 الی 46)

و اگر او پاره ای گفته هابر ما بسته بود، دست راستش راست

می گرفتیم. سپس رگ قلبش را پاره می کردیم.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر هر کس دروغ بر خدا بنهد خداوند فوراً او را مجازات و هلاک کند، باید مدعیان دروغین نبوت همگی به سرعت نابود شوند، در حالی که چنین نیست و بسیاری از آنها سالیان دراز زنده مانده اند و حتی آیین باطل آنها بعد از آنها نیز باقی مانده است؟

پاسخ این سؤال در تفسیر نمونه چنین آمده است:

«قرآن نمی گوید: «هر مدعی» بلکه می گوید اگر پیامبر اسلام (ص) چنین کاری را کند؛ یعنی پیامبری را که خدابه او معجزه داده و دلایل حقایق او را تأیید کرده اگر از طریق حق منحرف گردد لحظه ای به او مهلت داده نخواهد شد، چرا که مایه گمراهی و صلالت مردم خواهد بود.

ولی کسی که ادعای باطلی می کند معجزه یا دلیل روشنی بر حقایق خویش ندارد هیچ لازم نیست خداوند فوراً او را هلاک کند. چرا که بطلان سخنان او برای هر کسی که طالب حق باشد روشن است...

و از این جا روشن می شود اینکه بعضی از «فرقه ضاله» (مثل باییت و بهائیت) برای اثبات دعوی پیشوایان خود به این آیه چسبیده اند کاملاً اشتباه است. و گرنه باید مسیلمه های کذاب و هر مدعی دروغنی دیگر نیز بتواند به این آیه بر حقایق خود استدلال کند.» (تفسیر نمونه، ج 24، ص 824، مکارم شیرازی).

برای آشنایی بیشتر با علامات و شباهتهای حضرت مهدی علیه السلام به انبیاء به کتابهای بحار الانوار علامه مجلسی، ج 51 و اکمال الدین، شیخ صدوق مراجعه نمایید. تا کذب و افترای بایان و بهائیان برایتان آشکار و روشن شود.

3- استدلال به لوح حضرت فاطمه - سلام الله علیها.

میرزا حسینعلی بهاء در ایقان به لوح حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - برای اثبات ادعای سید علی محمد باب استناد می کند و می گوید: «چنان چه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می فرماید:

...علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبرایوب فیذل اولیائی فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس التترک و ا

لدیلم فیقتلون و یحرقون...» (ایقان، میرزا حسینعلی بهاء، ص 190)

یعنی؛... بر اوست کمال موسی، بهاء عیسی و صبرایوب و در زمان او دوستان ذلیل شوند و سرهای ایشان به هدیه

فرستاده شد مانند سرهای ترک و دیلم، ایشان کشته خواهند شد و سوزانده خواهند گردید...

«کیفیت استدلال»

میرزا حسینعلی بها از این لوح بر حقیقت علی محمد باب استدلال می کند و می گوید:

«حرفی از این حدیث باقی نمانده، مگر آنکه ظاهر شد. چنانچه در اکثر اماکن دم (خ.ن) شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نمودند و به ولایت و شهرها گردانیدند. بعضی را کشتند و بعضی را سوزاندند و...» (همان مدرک)

«پاسخ»

این حدیث شریف در کتاب کافی نقل شده است و چون خیلی طولانی و مفصل است، مادر اینجابه ذکر محل شاهد اکتفای کنیم تا بتوانیم پاسخ محکمی به استدلال بالاداده باشیم.

این حدیث را ابی بصیر از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرش نقل کرده است که جابر بن عبدالله انصاری فرمود: ای جابر از لوحی که در دست مادرم فاطمه - سلام الله علیها - دیدی مرا خبر ده.

جابر هم آنچه دیده بود بیان کرد. در این لوح بعد از نام بردن نام مبارک پیامبر (ص) و نامهای مبارک هر یک از دوزاده امام علیه السلام به ترتیب دوره امامت، چون به نام امام حسن عسکری علیه السلام رسید فرمود:

...اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن والکمل ذلک بابنه م ح م د رحمه للعالمین علیه کمال موسی

و بهاء عیسی و صبرایوب فیذل اولیائی فی زمانه... (کافی، کلینی، ج 1، ص 527، باب، ماجاء فی الانثی عشر).

یعنی، خارج می کنیم از حضرت امام علی النقی علیه السلام کسی را که به سوی راه مادالت کننده است و خازن علم

ما است که آن امام یازدهم - امام حسن علیه السلام است و کامل می کنیم ما این نعمتهای وجودی را به پسر بلا فصل آن حضرت که نامش - م ح م د - از جهت رحمت برای عالمیان...»

همان طور که متوجه شدید جناب میرزا حسینعلی بهاء، جمله «واکمل ذلک بابنه» را حذف کرده. ایشان نام پسر امام حسن عسکری علیه السلام را نیاورده تا خواسته باشد این قضیه را به پسر رضابزاز؛ یعنی علی محمد شیرازی بچسباند.

مضافاً، این حدیث شاهدهی قوی است بر اینکه بعد از غیبت حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) چقدر شیعیان و دوستان اهل بیت کشته شده اند. تاریخ گواه خوبی است در این قتل و غارت شیعیان توسط دشمنان اهل بیت علیه السلام.

4- میرزا ابوالفضل گلپایگانی هم در کتاب «فراید»، چند روایت برای اثبات ادعای علی محمد باب ذکر نموده که به عنوان نمونه یک مورد آن را ذکر می کنیم.

ایشان گفته:

«ایام الله یوم القائم و یوم الکره و یوم الرجعه» (فرائد، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص 58)

«کیفیت استدلال»

ایشان به نقل این حدیث می خواهد بگوید که روز خدا، روز قیام قائم است. چون ایشان این سه روز را یکی حساب می کند و آن هم روز قیام سید علی محمد باب است.

«پاسخ»

اصل این حدیث شریف در کتاب بحار الانوار، علامه مجلسی چنین است.

«ایام الله ثلاثه، یوم القائم، یوم الکره، یوم القیامه» (علامه مجلسی، بحار، ج 7، ص 61، ب 4، اسماء القیامه).

یعنی، روزهایی که نسبت به خدا دارده روز است:

1- روز قیام قائم 2- روز رجعت 3- روز قیامت.

صاحب فرائد، کلمه «ثلاثه» را از روایت حذف کرده است. تا بنواند هر سه روز را یک روز و آن نمود نماید و آن را مطابق روز قیام سید علی محمد باب بداند.

مضافاً، تقلب دیگری که صاحب فرائد در این حدیث کرده این است که به جای کلمه (یوم اقیامه) کلمه (یوم الرجعه) گذاشته است.

«نتیجه و جمع بندی»

از مجموع روایاتی که در کتب روایی مراجعه به علامات حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) موجود است می توان این علامات را ذکر کرد:

- 1- آن حضرت پسر نهم حضرت امام حسین علیه السلام است؛
- 2- مانند نوح نبی علیه السلام عمر طولانی دارد؛
- 3- غیبت بسیار طولانی و دراز خواهد داشت؛
- 4- ولادت آن حضرت مخفی خواهد بود؛
- 5- پسر امام حسن بن علی بن محمد علیه السلام است؛
- 6- روی زمین را با عدل و داد پر کرده و جور و ظلم را بر طرف می کند؛
- 7- اسم و کنیه او مطابق اسم و کنیه رسول اکرم - ابوالقاسم محمد (ص) خواهد بود؛
- 8- دین مقدس رسول اکرم (ص) را که اسلام است ترویج خواهد کرد و حقایق قرآن را در میان مردم نشر خواهد داد؛
- 9- مادر آن حضرت نرجس خاتون است؛
- 10-.....

شیعه منتظر چنین ظهوری است؛ سید علی محمد باب با کدام یک از این علامات مطابقت دارد؟

جالب اینجاست که اینها خودشان را موعود و منتظر مسلمین می دانند و در عین حال، روایاتی را که مربوط به غیبت و ظهور امام منتظر است ضعیف و موهوم معرفی می کنند. چنان که میرزا حسینعلی بهاء می گوید:

«مشاهده در اهل فرقان نماید که کل راقصص قبل واوهام از سییل مالک انام دور نمود اگر از علامات و اخبار و شرایط موهومه که

در دستشان بود چشم می پوشیدند...» (میرزا حسینعلی بهاء اقتدارات، ص 150)

فصل دوم

ادعاهای باب

1- ادعای ذکریت و بابیت:

شیخ احمد احسائی و به ویژه سید کاظم رشتی، شاگرد شیخ احمد، در زمان حیات خود می گفتند: که ظهور امام غایب بسیار نزدیک است. سید کاظم رشتی در نزدیکیهای وفاتش ظهور امام غایب را بسیار نزدیک می دانست و همیشه در ضمن درس به شاگردانش سفارش می کرد که زود است بعد از من امام غایب آشکار شود می گفت:

«شاید امام غایب (یعنی کسی که روح امام در او ظاهر می شود) در میان شماها باشد و به شاگردان و پیروانش تأکیدی کرد که بیکایک شما لازم است که شهرها را بگردانید و ندای امام غایب را اجابت کنید». (تحقیق در تاریخ و فلسفه بابی گری و بهائیت گری، یوسف فضائی، ص 84، تهران 1351 شمسی، مؤسسه مطبوعاتی فرخی.)

سید علی محمد شیرازی هم از کسانی بود که در پای درس استاد این سخنان را می شنید. این سخنان سید رشتی، شیخیان را برای یافتن امام و پذیرفتن ندای او آماده ترمی کرد از این رو آنان همانند تشنگانی که به دنبال آب می گردند و مانند روزده دارانی که منتظر شنیدن اذان باشند به دنبال امام می گشتند تا ندای او را بیک گویند.

«سید رشتی برای همین - یعنی ظهور امام بسیار نزدیک است - برای خود جانشین تعیین نکرد و به شاگردانش گفت: در شهرها پراکنده شوید و امامتان را پیدا کنید.» (همان، ص 85)

خود این مسئله مهم ترین عامل پیدایش مدعیان بابیت شد. چند نفر از شاگردان سید کاظم رشتی، مانند میرزا شفیع تبریزی، حاج محمد کریم خان کرمانی و حاج سید احمد پسر سید کاظم رشتی، مدعی جانشینی سید کاظم رشتی و رکن رابع کردند.

میرزاعلی محمدباب از این فرصت استفاده نمود و به شیراز بازگشت و در آنجا به دعوی برخواست. او دعوی خود را در ضمن تفسیرهایی که بر بعضی از سوره های قرآن مانند یوسف و کوثر می نوشت اظهار می کرد.

او خود را باب؛ یعنی واسطه امام غایب و مردم می شمرد می گفت:

«هر که می خواهد امام غایب را ببیند باید از «باب» وارد شود و خود را همان «باب» می خواند.» (همان، ص 87)

وی کتابی به نام «احسن القصص» در تفسیر سوره یوسف نوشته و آن را به 111 سوره تفسیر نموده است. در اینجا به بخشهایی از این کتاب که حاکی از آن است که او خود را «باب» و عبد امام زمان علیه السلام معرفی کرده اشاره می کنیم. در سوره 58 می گوید:

«يا بقیه اللہ قدا دیت بکلی لک و ریت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک.»

ای بقیه الله (امام زمان علیه السلام) همه وجودم را فدای تو کردم.

راضی شدم که در راه توبه من فحش و ناسزا بگویند و آرزوی جز مرگ در راه محبت تو ندارم.

در سوره 76 می گوید:

«قل الله فاطر السماوات والارض من عنده حجه القائم المنتظر و انه هو الحق و انی انا عبد من عباده.»

بگو خداوند آفریننده آسمانها و زمین است، حجت اوقائم منتظر از طرف اوست. او بر حق است و من بنده ای از بندگان او (حضرت حجت) هستم.

در سوره اول احسن القصص (سوره ملک) خود را به عنوان ذکر معرفی کرده و تمام کتاب احسن القصص را به امام زمان علیه السلام نسبت می دهد.

شواهد و مدارک بسیاری در دست است (محاكمه و بررسی باب و بهاء، دکتر، م - ح - ت - ج 1، ص 35-36، موجود است.) که میرزاعلی محمدباب خود را در این زمان (سال 1260) به عنوان باب معرفی نموده بود. به طوری که لقب «باب» برای او شهرت یافت و او را مبشر ظهور (حضرت مهدی علیه السلام) و نقطه اولی می خواندند.

از جمله شواهد ادعای «بابیت» میرزاعلی محمدباب این است:

«باب درمراجعت از مکه، رساله ای به حضرت قدوس (ملا محمد علی بارفروش (بابلی) داد که از دستوره‌های آن این بود: براهل ایمان واجب است که دراذان نماز جمعه بگویند:

«اشهدان علیا قبل نبیل باب بقیه الله،» (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص 130)

یعنی شهادت می دهم که علی محمد (نبیل، به حساب حروف ابجد، 92 است و مساوی با محمد می باشد علی قبل از نبیل، یعنی علی محمد باب) باب امام زمان است.

«نقد و بررسی» بعد از غیبت صغری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) توقیعی از ناحیه ایشان علیه السلام به نایب چهارم، ابوالحسن علی بن محمد سمیری به این مضمون صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سمیری! خداوند در سلوک فقدان تو پاداشی بزرگ به برادرانت عطا کند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. کارهایت را مرتب کن و هیچ کس را به جانشینی خویش مگمار. دوران غیبت کامل فرارسیده است و من جز با اجازه خداوند متعال ظهور نخواهم کرد و ظهور من پس از گذشت مدتی بسیار طولانی و قساوت دله و پیر شدن زمین ازستم خواهد بود. افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده من «ارتباط با من به عنوان نایب خاص» خواهند شد. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج «سفیانی» و «صیحه آسمانی» چنین ادعایی بکند، دروغگو و افترازننده است و هیچ حرکت و نیرویی جز به خداوند عظیم نیست. (سیره پیشوایان، مهدی پیشوائی، ص 681، مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، چاپ نهم 1378، نقل از بحار، ج 51 ص 361)

در ششمین روز پس از صدور توقیع، ابوالحسن سمیری از دنیا رفت. پیش از مرگش از وی پرسیدند: نایب بعد از تو کیست؟ پاسخ داد: اجازه ندارم کسی را معرفی کنم. (همان، ص 682)

سؤال از بابیان:

چطور علی محمد باب خود را «باب» امام زمان معرفی می نماید، در حالی که خود امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به نایب چهارم فرمود که هر کس ادعا کند دروغگو است؟

اولاً؛ اگر واقعاً سید علی محمد باب، نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بود، چرا در مقابل علما کم آورد و توبه کرد؟ چرا بعد از آنکه در مقابل پادشاه قاجار قرار گرفت به خاطر ترس از مرگ توبه نامه نوشت؟

ثانیاً؛ اگر سید علی محمد باب، «باب» امام زمان است، پس دعوی دوم او؛ یعنی قائمیت و مهدویت صحیح نیست و اگر ادعای دومی صحیح است، پس دعوی اول صحیح نیست. آیا تناقض نیست که یک شخص در مدت چند سال چندین ادعا کند؟

2- ادعای قائمیت و مهدویت:

شاید جناب باب باور نداشت که در آغاز، دعوت او را ازود اجابت کنند. بیشتر آنهایی که دعوی سید علی محمد باب را اجابت کردند شیخیان بودند که در جستجوی ظهور امام غایب در شهرهای گشتند. از این رو عنوان خود را از «باییت» به «مهدویت» تغییر داد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می گوید:

«باب در ماکوپرده از روی کاربرد داشت و ندای قائمیت و ربوبیت و شاریت داد.» (ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء، ص 341، سطر 20)

آیتی می نویسد: «باب نزد خانه معبه داعیه خود را علنی نمود بدین نغمه بدیعتا تغنی نمود: انا القائم الذی تنتظرون؛ من همان قائم هستم که انتظار او را می کشید. (آیتی، الکواکب الدریه، آیتی بعدها از مسلک بهائیه برگشته و ردیه ای بر بهائیت به نام -کشف الحیل- نوشته و متخلص به آواره است.)

فاضل مازندرانی در این باره می گوید:

«سید باب به ملا عبد الخالق یزدی می نویسد: انا القائم الذی منتم بظهوره تنظروم.» «من همان قائمی هستم که در انتظار ظهورش هستید.» (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ص 173)

اشراق خاوری هم در کتابش می نویسد:

«در شب دوم پس از وصول (باب) به تبریز، حضرت باب جناب عظیم (ملا محمد علی ترشیزی خراسانی که از مقربان باب بود و حتی در مسافرتها و تبعیدها از باب جدا نمی شود) را احضار فرمودند و علناً در نزد او به قائمیت اظهار نمودند. عظیم چون این ادعا را شنید در قبول

متردد شد.

حضرت باب به او فرمود: من فردا در محضر ولیعهد (ناصرالدین میرزا) و در حضور علما و اعیان ادعای خود را علنی خواهم کرد. عظیم گفت: بین امری که در مهم است که امثال عظیم هابه شک می افتند. (شراق خاوری، تلخیص نبیل زرندی، ص 317)

«نقد و بررسی»

مسئله ظهور ولی عصر امام زمان علیه السلام و حوادثی که باید قبل از ظهور آن حضرت واقع شود، از جمله مباحث مهم دینی در آیین مقدس اسلام است که از قرون گذشته تا کنون پیوسته مورد توجه دانشمندان بزرگ اسلان بوده است.

بزرگان ما از عصر معصومین علیه السلام تا به امروز، پیرامون آن از جهات مختلف بحث بسیار کرده اند. در میان دانشمندان بزرگ اسلام گروهی از محدثین علی مقام مانثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیهم) کتابهای گوناگون در این زمینه به رشته تحریر در آورده اند. همچنین از میان علمای اهل تسنن گروهی پیرامون حضرت مهدی و علائم ظهور آن حضرت کتابهایی نوشته اند. (جهت آشنایی بانام علماء و کتابهایشان به کتاب - امامت و مهدویت، اثر آیه الله صافی گلپایگانی، ج 2 ص 310 به بعد مراجعه شود.) صفات و مشخصات حضرت مهدی علیه السلام که در احادیث و روایات ذکر شده، مشخصاتی است که هر کس آن مشخصات را در نظر بگیرد هرگز آن حضرت را با افراد دیگر اشتباه نخواهد کرد.

اگر دیده می شود افرادی فریب خورده و دعوی مهدویت را از گروهی پذیرفته اند، به دلیل غفلت یا بی اطلاعی از این مشخصات و خصایص بوده است. و گرنه خصوصیات و اوصافی که برای آن حضرت بیان شد، مشخصاتی است که جز بر آن شخص خاص و موصوف به آن صفات خاص (یعنی امام دوازدهم، فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام) بر احدی از کسانی که ادعای مهدویت کرده اند قابل انطباق نیست و بطلان دعاوی آنها با توجه به این نشانیها و علامات مانند آفتای آشکار و هویدا است.

در اینجا برخی از مشخصاتی را که در روایات آمده ذکر می کنیم تا در پایان ببینیم آیا سید علی محمد باب با این مشخصات منطبق است یا خیر؟

1- اسم پدرش حسن علیه السلام است؛

2- دوازدهمین امام و خاتم ائمه است؛

3- زمین را پراز عدل و داد کند بعد از آنکه پراز ظلم و جوشده باشد؛

4- دین خدارا آشکارا و اسلام را در تمام روی زمین گسترش دهد و فرمانروای روی زمین گردد و زمین را خدابه اوزنده سازد؛

5- باشمشیر قیام کند؛

6- روش او روش پیغمبر (ص) باشد؛

7- عیسی علیه السلام نازل شود و در نماز به آن حضرت اقتدا نماید؛

8- هنگام ظهورش منادی آسمانی به نام او و پدرش ندا کند که همه آن را بشنوند و ظهور آن حضرت را اعلام کند؛

9- ظاهر نشود مگر بعد از آنکه مردم در امتحانات و آزمایشهای سخت واقع شوند؛

10- برکات آسمان و زمین بعد از ظهورش ظاهر شود و زمین معمور و آباد گردد و غیر خدا پرستش نشود و کارها آسان و خردها تکامل یابد؛

مناسب است به بعضی از صفات و علائم و مشخصات حضرت مهدی علیه السلام که در کتب اهل سنت آمده است نیز اشاره کنیم.

1- مهدی موعود از عترت پیغمبر و از فرزندان فاطمه سلام الله علیهاست؛

2- حضرت مهدی جهان را پراز عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد؛

3- حضرت مهدی علیه السلام بر تمام کشورها و شهرها مستولی می شود و لشکرهای کفر را هزیمت می دهد؛

4- در زمانش آنچنان مردم در نعمت و وسعت خواهند بود که نظیر آن در هیچ عصری نبوده است؛

5- حضرت مهدی علیه السلام همانم وهم کنیه حضرت رسول (ص) است؛

6- حضرت مهدی شبیه ترین مردم است به پیغمبر (ص) در خلق و خلق و... (جهت اطلاع بیشتر به همان مدرک قبل، ص 302)

خوب حالا، سید علی محمد باب در کنار این علائم و مشخصات قرار بدهید، با کدام یک از این علائم منطبق است؟

مهدی موعود که ائمه اطهار (سلام الله علیه اجمعین) خبر داده اند و بزرگان و علما و محدثین گفته اند و مسلمین و مخصوصاً جمعیت شیعه

منظور او هستند، غیر از جناب سید باب است و اوصاف و علائم و اسم و رسم و حسب و نسب او هیچ گونه به سید علی محمد باب منطبق نمی

شود.

3- ادعای نبوت و پیغمبری

از دیگر ادعاهای میرزا علی محمد باب این است که: خود را پیغمبر مستقل و صاحب کتاب و شریعت مانند پیروان اولوالعزم می‌شمرد و گاهی می‌گوید من همان رسول الله هستم که رجعت نموده ام.

او در کتاب بیان، خود را به عنوان رجعت رسول خدا (ص) و حجت (امام زمان) معرفی (یعنی خودش همان رسول خدا و امام زمان است که رجعت کرده) و 18 نفر (از حروف حی) پیروان اولیه اش را به عنوان رجعت دوازده امام و فاطمه زهرا و چهار نایب خاص امام زمان و نامود کرده است. (بیان، سید علی محمد باب، واحداول، باب 2 و 15، واحد دوم ب 7، واحد سوم ب 14)

در همین جمله اگر دقت کنیم با خودش 18 نفر می‌شوند با اینکه حروف حی با خودش 19 نفر هستند، این اولین ایراد در این باب.

سید علی محمد باب با آوردن احکام نو و جدید، با اصطلاح خود را ناسخ اسلام و احکام اسلام دانسته و کتاب خود «بیان» را، ناسخ قرآن قلمداد کرده است و می‌گوید:

«واضحین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت (آخرین دین) رسول الله (محمد ص) است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول سنه 1260 بعثت می‌شود اول قیامت قرآن بوده... چنانکه ظهور قائم ال محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به عینه همان ظهور رسول الله است...» (همان، واحد 2 ب 7)

در کتاب احسن القصص، خود را به جای پیغمبر قلمداد کرده و تحدی به مثل نموده و می‌گوید:

«وان کنتم فی ریب مما قدا نزل الله علی عبدنا هذا فأتوا حرف

من مثله.» (احسن القصص، سوره 52)

و اگر در آنچه که خداوند بر بنده ما نازل کرده شک دارید چند

حرف مانند آن را بیاورید)

بایان برای اثبات به اصطلاح نبوت باب، به آیات قرآن و روایان استدلال کرده اند که تمام استدلالشان آمیخته به تأویل است و مادر فصل اول این بخش، بعضی از آنها را مورد نقد و بررسی قرار دادیم.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می‌گوید:

«دلایل و علائم پیامبری چهارچیز است:

1- ادعای نبوت کردن؛

2- تشریح دین و شریعت نمودن؛

3- بردعوی نبوت پافشاری کردن و استقامت نشان دادن؛

4- نفوذ کلمه داشتن پیامبر و اشاعه دین او.» (فراید، ابوالفضل گلپایگانی، ص 61)

«نقد و بررسی»

این سؤال را باید از بابیان پرسید که:

مگر جناب باب قبل از ادعای باییت و نبوت قرآن را نخوانده بود؟

مگر قرآن با صراحت کامل دین پیامبر (ص) را دین کامل و آخرین دین معرفی نموده است؟

«و الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.» (مائده، 3)

... امروز دین و آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

در این آیه شریفه خداوند با صراحت بیان می فرماید که: در روز تکمیل دین؛

1- کافران در آن روز مأیوس شده اند؛

2- در آن روز دین کامل شده و هیچ نقصی ندارد؛

3- نعمت خدا در آن روز تکامل یافته؛

4- خداوند آیین اسلام را به عنوان آیین نهایی مردم جهان پذیرفته است.

اگر واقعا علی محمد باب پیامبر است چرا خواندن کتابهای علمی و فلسفی را حرام کرد؟ وی می گوید:

«یامعشر العلماء ان الله قد حرم علیکم بعدهذا الكتاب التدريس فی غیره.» (احسن القصص، سوره 27) ای گروه

علماء و دانشمندان، خداوند بعد از این کتابی (احسن القصص) تدریس در غیر این کتاب را بر شما حرام کرد.

بایان برای اینکه بتوانند نبوت سیدعلی محمدباب را اثبات کنند، منکر معجزه و صفت عصمت پیامبران شده اند. چون تنها چیزی که در وجود باب نبود هیچ بویی از آن نبرده بوداشتن معجزه و عصمت بود.

در طول تاریخ هر پیامبری که مبعوث شده، معجزه ای داشته است. اما پیروان باب منکر معجزه پیامبران شده اند و نصوصی را که در اخبار و کتب مقدس یهودیان و نصاری و اسلام درباره معجزات پیامبران آمده است، از راه تأویل به معانی دیگر برگردانیده اند. لذا می گویند:

«...میرزا علی محمدباب فرمود: ...آنکه از معجزات و خارق عادات که نسبت به انبیا و اولیاداده می دهند، تماماً تأویل دارد و معنای آنها غیر از وجه ظاهر است؛ فی المثل اینکه گفته اند: عیسی روح الله، مرده زنده می کرده، بدیهی است که مقصود زنده کردن مردگان جسمانی نیست چه آنکه اعاده معدوم به حکم عقل محال است، بلکه مقصود از آن به موجب «الناس موتی و اهل العلم احياء» یعنی مردم مرده اند و تنها اهل علم خود زنده اند و سایر شواهد عقلیه، جاهل را که به منزله مرده است، به نور علم خود زنده می فرمود... پس معلوم است که آنها معجزه نبوده اصلاً و آنچه از این قبیل معجزات به سایر پیامبران نسبت داده اند، مقصود از آنها خلاف معانی ظاهر است؛ مثل رد شمس، شوق القمر و مانند اینها.» (10 احقاق الحق، ص 296، چاپ تهران).

بله پیروان سیدباب تنها نشانه پیامبری را همان چهار چیز که قبلاً گفتیم می دانند و چون سیدباب دارای این شرایط است، پس پیامبری باشد.

ادعای اینکه نشانه پیامبر چهار چیز است بدون دلیل می باشد پیامبر باید برای اثبات حقانیت آیین خویش و تصدیق مردم و اتمام حجت بر آنها معجزه ای بیاورد و الا هر کس می تواند ادعای پیامبری کند.

4- ادعای الوهیت و خدایی:

سیدعلی محمدباب تنها به مقام رکن رابع و ذکریت و باییت و سپس به مقام قائمیت و رسالت و نبوت قانع و راضی نشد و پارافراتر گذاشته، دعوی «معبودیت و الوهیت» نموده، و پیروان ساده لوح خود را برای پرستش خود دعوت می نماید.

شواهد ومدارک بی شماری از کتابهای خودمیرزا علی محمد باب و کتب بایان وبهائیان در دست است که میرزا علی محمد باب ادعای خدایی کرد. به عنوان نمونه چند مورد ذکر می کنیم.

1- سید علی محمد در نامه خود به یحیی (صبح ازل) چنین می نویسد:

«هذا کتاب من عند الله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم...» (ادوارد برون، مقدمه نقطه الکاف، ص 19-4-4-د، مطبعه بریل درلیدن، 1910 میلادی).

این نامه ای است از خدای زنده و برپادارنده جهان (باب) به سوی خدای زنده و برپادارنده جهان (صبح ازل)...

2- میرزا ابوالفضل گلپایگانی می گوید:

«باب در کاکوپرده برداشت و ندای قائمیت و «ربوبیت» و «شارعیت سرداد» و (میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء، ص 341)

3- سید علی محمد باب در کتاب «دلائل سبیه» عربی و فارسی پس از آنکه دو صفحه تمام مشتقات فردا برای خدا آورده و خدا را از اوصاف «فردو فرید و افراد و افراد و افراد و افرادین و فاردین و افرداء و مفارد و مفرد و فردان و متفارد و متفرد و فارد و فوارد» متصف کرده بعد می گوید:

«لتوتین الفردیه من تشاء و تنزع الفردیه عن تشاء» البته عطامی کنی فردیت رابه هر کسی که بخواهی و می گیری فردیت را از هر که بخواهی» و می گوید:

«اننی انا الله لاله الا انا کنت من اول الذی لا اول فردا منفردا.» من همان خدایم. نیست خدایی جز من. من نخستینی هستم که اولی برای اون نیست. فرد و منفرد هستم. (محاكمه و بررسی باب و بهاء، دکتر ح م ت، ج 3، ص 8 و 256)

سید باب گذشته از اینکه خود را معبود و آفریدگار پیروان خود قرارداد، این مقام را برای پیغمبر آینده هم ثابت می کند. چنان که در «بیان» می گوید:

«کل شیء به این شیء واحد (نقطه بیان که سید باب است) می گردد و کل شیء به این شیء واحد خلق می شود و این شیء واحد در قیامت بعد (یوم ظهور قیامت) قائم آینه (نیست الانفس من یظهره الله) قائم آینه (الذی ینطق فی کل شان اننی انا الله لا اله الا انار ب کل شیء و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایدی فاعبدون...» (علی محمد باب، بیان، باب اول، واحدیک)

یعنی: با آمدن «من یظهر الله» قیامت (باب) برپا خواهد شد (زیرا قیامت هر دینی به قول بابی ها و بهائی ها آمدن دین بعد است) و آن من یظهره الله و ردش این است: من خداهستم و جز من خدایی نیست و من پروردگار همه پدیده های باشم و غیر من هر چه هست، آفریده من است. ای مخلوق من! مرا پرستش کنید.

پیروان «باب» برای اثبات «الوهیت» پیامبران چنین استدلال می کنند و می گویند:

«خدا دارای دو گونه ذات است، یکی جنبه باطنه و دیگری ظاهره؛ اما از جنبه باطنه ذات خدا، هیچ گونه نام و نشانی نیست و اصولاً از آن نام برده نمی شود و اشارت بدون توان کرد و اسمی هم براونمی توان کرد و اسمی هم براونمی توان اطلاق کرد و اثبات اسماء و صفات برای او ممکن نیست؛ و تکلیفی از او برای بندگان واجب نیست. پرستش و شناختن و توحید او هم میسر نیست؛ زیرا که او به هیچ مدرکی ادراک نمی شود.

اما جنبه ظاهره ذات خداوند، عبارت است از انبیا و سید باب و بهاء الله؛ پس باید اینان را معبود و آفریدگار واقعی دانست. آنها علل چهارگانه خلق جهانیان و منبع همه فیوضات هستند. بنابراین، باید آنها را شناخت و پرستش کرد. باید همه صفات و اسماء الهی را برای آنان اثبات و تمام ضمایر را راجع به خدا را به ایشان راجع دانست. ایشانند عالم، قادر، حی، مدرک، صانع، رازق، محیی و میراننده...» (یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ و فلسفه بایبگری و بهائیت، ص 138)

«نقد و بررسی»

دلایلی که برای اثبات وجود خدای متعال، اقامه شده فراوان و دارای اسلوبهای گوناگونی است، و به طور کلی می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول، دلایلی است که از راه مشاهده آثار و آیات الهی در جهان، اقامه می شود مانند دلیل نظم و عنایت که از راه انسجام و همبستگی و تناسب پدیده ها، وجود طرح و هدف و تدبیر حکیمانه، کشف و ناظم حکیم و مدبر علیم برای جهان، اثبات می گردد. این دلایل در عین حال که روشن و دلنشین و خرسندکننده است، پاسخگوی همه شبهات و وسوس نیست و در واقع، بیشتر نقش بیدار کردن فطرت و به آگاهی آوردن معرفت فطری را ایفاء می کند.

دسته دوم، دلایلی است که از راه نیازمندی جهان، وجود آفریدگاری نیاز اثبات می کند مانند برهان حدوث که از راه مبسوق بودن پدیده هابه عدم نیستی، نیازمندی ذاتی آنها اثبات می شود و سپس به کمک ابطال دور و تسلسل، آفریننده بی نیاز، اثبات می گردد؛ یا برهان حرکت که از راه نیازمندی حرکت به محرک، و محال بودن تسلسل محرکات تابعی نهایت، وجود خدا به عنوان نخستین پدیده آورنده حرکت در جهان، اثبات می شود؛ یا دلایلی که از راه ابداعی بودن نفوس و صور جوهریه و عدم امکان صدور آنها از فاعلهای طبیعی و مادی، وجود علت هستی بخش و بی نیاز، اثبات می گردد. این دلایل نیز کمابیش، نیازمند به مقدمات حسی و تجربی می باشد.

دسته سوم، دلایل فلسفی خالص است که از مقدمات عقلی محض، تشکیل می شود مانند برهان امکان و برهان صدیقین. این دسته از براهین، ویژگیهای خاصی دارند: نخست آنکه نیازی به مقدمات حسی و تجربی ندارند، دوم آنکه شباهت و وسواسی که در پیرامون دیگر دلایل، مطرح می شود به اینها راه نمی یابد و به دیگر سخن: از اعتبار منطقی بیشتری برخوردار است، و سوم آنکه مقدمات این براهین، کمابیش مورد حاجت در دیگر استدلالات نیز هست مثلاً هنگامی که ناظم و مدبر حکیم یا محدث یا محرک اول، اثبات شد باید برای بی نیازی ذاتی و واجب الوجود بودن او، از مقدماتی استفاده کرد که در براهین دسته سوم مورد استفاده قرار می گیرند.

شعار توحیدی اسلام «لا اله الا الله است، که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) در ایام رسالتش، در میان بت پرستان به آنها می فرمود: بگویند که جز خدای متعال پروردگاری نیست.

قرآن با صراحت تمام در آیات زیادی ندای توحید سر می دهد:

«قل هو الله احد الله الصمد، لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد.» (سوره توحید)

«هو الاول والاخر والظاهر والباطن.» (حدید، 3)

«الله لا اله الا هم الحي القيوم.» (بقره، 255)

«ارباب متفرقون خیرام الله الواحد القهار.» (یوسف، 39)

«مامن سلطان ان الحكم الله امران لاتعبدا الا اياه ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون.» (یوسف، 40)

آری قرآن می گوید: به جز خدای متعال به کسی متوجه نباشید و کسی را به مقام الوهیت و ربوبیت انتخاب نکنید.

فصل سوم

ادعاهای حسینعلی بهاء

1- ادعای رسالت و پیغمبری

میرزا حسینعلی بهاء نیز همچون مرادش سیدعلی محمدباب، ادعاهای مختلفی کرده است. حسینعلی بهاء پس از فوت سیدعلی محمدباب، حدود 18 سال جزء پیروان باب بود و برادرش یحیی صبح ازل را جانشین باب می دانست. تا آن جا که در سال چهارم امامتش در تبعیدگاه ادرنه (سنه 1284 ه ق) برای نخستین بار ادعا کرد که من همان (من ینظره الله) هستم که سیدباب به وجود او بشارت داده است و میرزا یحیی باید از امر من پیروی کند.

به طور کلی از کتابهای میرزا حسینعلی بهاء و بهائیان استفاده می شود که وی چندین ادعا کرده است؛ که در اینجا دو ادعای کفر آمیز او را مورد بحث قرار می دهیم.

حسینعلی بهاء در کتاب اقدس (این کتاب در نزد بهائیان خیلی ارزش دارد و حسینعلی آن را در عکانش و دارای احکام و مسائل متعددی می باشد). در موارد متعددی، خود را رسول پیغمبر از جانب خدا خوانده است.

«قل یا ملاءالبیان لا تقتلوننی بسیوف الاعراض تالله کنت نائما یقطنی یداراده ربکم الرحمن وامرنی بالندا. بین الارض والسما علیس هذامن عندی لوانتم تعرفون.» (اقدس، ص 145) ای گروه بیان (پیروان کتاب بیان میرزا علی محمدباب) مرا با شمشیرهای اعراض (ودوری) به قتل نرسانید، سوگند به خدا خوبیده بود که دست اراده خداوند مهربان مرا بیدار کرد و مرا کرد که بین زمین و آسمان ندا کنم. این از پیش خودم نیست اگر شما بدانید.

میرزا حسینعلی در جای دیگری گوید:

«ای خدا: من آنان را دعوت نکرده ام جز به چیزی که به تو مبعوثم نموده ای و اگر گفته ام که به سوی من، نظری نداشته ام جز چیزی که توبه و ظاهر ساخته ای و مبعوثم کرده ای.» (میرزا حسینعلی بهاء، اقتدارات، ص 163)

و در کتاب اشراقات می نویسد:

«ای پسر سلطان (ناصرالدین شاه) جناب شما پیش از این مرادیده بودید، یکی از مردان عادی بودن و اگر امروز بیایی مرابانوری می بینی که هیچ کس نمی داند کی او را ظاهر ساخته و یامی بینی که کسی نمی داند کی آن را فروخته است. و لکن مظلوم (حسینعلی) می داندومی شناسدومی گوید: «دست اراده خداوند که پروردگار جهانیان است او را روشن ساخته است...» (اشراقات، ص 163)

عباس افندی در کتاب «مفاوضات»، علی محمد باب را در ردیف پیامبرانی چون حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) دانسته و او را همانند آنها دارای معجزاتی قلمداد کرده و سپس او را بامبشر ظهور پدرش «بهاء» دانسته و پدرش بهاء را نیز در زمره آنها و افضل و اکمل همه آنها گفته است. (مفاوضات، عباس افندی، ص 124، چاپ لیان، به اهتمام، کلیفوز دیارنی آمریکایی، 1908 میلادی)

در اینجا نقدی که بر نبوت و پیامبری سیدعلی محمد باب داشتیم، وارد است و دیگر آنها را ذکر نمی کنم. ولی مطلبی که باید به آنها اضافه کرد این است که: خود میرزا بهاء می گوید: «وانک تعلم ان اقرئنا کتب القوم وما اطلعنا بما عندهم من العلوم کلاما ردنا ن ذکر بیانات العلماء والحکماء یظهر مآظرفی العالم ومافی الکتب والذیرامام وجه ربک نری ونکتب انه احاط علمه السموات والارضین.» (الوواح، حسینعلی بهاء، ص 187)

یعنی: تومی دانی که ما کتابهای دیگران را خواندیم و مطلع نشده ایم به علمی که پیش از آنهاست و هر موقعی که بخواهم بیانات و مطالب علما و حکما را ذکر کنیم، آن چه در کتابها و صحیفه ها و در عالم هست در مقابل من ظاهر می شود و مامی بینیم و می نویسیم همین طور احاطه کرده است علم او به آسمانها و زمینها.

اگر واقعا، مطالب و علوم و قضایای غیبی و علمی و خارجی جهان در مقابل چهره ایشان مجسم می شد و ایشان شهود داشتند، پس چرا به جای آن همه دعوتها و این طرف و آن طرف زدن، صریحا اعلام نمودند که: من رسول آسمانی هستم؟ هر چه از من سؤال کنید پاسخ می

گویم؟ من از اعمال و نیات و کارهای جهانیان آگاه هستم؟ من از معارف و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و ادبی مطلع بوده و همه آنها را در مقابل چشم خود می بینم؟

اما ایشان به جای گفتن این کلمات، سخن دیگری گفته است:

«حرم علیکم السؤال فی البیان عفا الله عن ذلک لتسئلوا ما تحتاج به انفسکم لا ما تکلم به رجال قبلکم.» (اقدس، ص 34)

پرسش کردن از مطالب کتاب بیان تحریم شده است. ولی خداوند از این حرمت در گذشت تا شما از آنچه احتیاج دارید پیبرسید، البته از آن چه مربوط به خود شماست نه از آن مطالب و علوم که متقدین بحث و گفتگو کرده اند.

آیا این بیان بایان قبلش معارض نیست؟ آنجایی گوید: من هر چه بخواهم جلوی چشم من ظاهر می شود؛ از من سؤال کنید تا پاسخ شمارا بگویم. ولی در اینجا سؤال کردن از کتاب «بیان» را حرام می داند. مگر کتاب «بیان» متعلق به سید علی محمد باب که او را به عنوان

مبشر خود به عنوان خدا و پیامبر قبول می دارید، نیست؟ چرا پیروانتان نباید از این کتاب چیزی بدانند؟

مگر از پیامبر بزرگوار اسلام (ص) از کتب تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی ماقبل خود، سؤال نمی شد؟ پیامبر (ص) از آن کتب استشهاد بر مطالب زیادی می آورد.

2- ادعای خدائی:

ادعاهای خدایی حسینعلی بهاء در کتابهای خودش و کتابهای بهائیان از حد شماره خارج است. به عنوان نمونه:

1- حسینعلی در کتاب مبین می گوید:

«اسمع مایوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه والابتلاء من صدره القضاء انه لا اله الا المسجون الفرید.» (مبین، 286)

یعنی «بشنو آن چه که از شطر بلا بر بقعه محنت و گرفتاری از سینه قضاوحی می شود که نیست خدایی جز من زندانی تنها.

2- در جای دیگری گوید:

«ان الذی خلق العالم لنفسه منعه ان ینظرالی احد من احبابه ان هذا الا ظم مبین.» (همان، ص 292)

یعنی: آن خدایی (حسینعلی) که جهان را برای خودش خلق کرده اورا منع می کنند که به یکی از دوستانش بنگرد، این ظلم آشکاری است.

3- در کتاب بدیع می گوید:

«انه يقول حينئذ اني انا الله الا انا كما قال النقطه من قبل وبعينه يقول من يأتي من بعد.» (بدیع، ص 154)

او (حسینعلی) در این زمان می گوید: من همان خدایم و خدایی جز من نیست. چنان که «نقطه» (علی محمد باب) نیز از پیش می گفت و کسی که بعد از این می آید به عینه همین را خواهد گفت.

4- در کتاب مبین می نویسد:

«قل لا يري في هيكلي الا هيكل الله، ولافى جمالى الاجمال الله، ولافى كينونتى الا ذاته، ولافى حركتى الاحركته، ولافى سكونى الاسكونه، ولافى قلمى الا قلمه، العزيز المحمود.» (مبیین، ص 21)

یعنی «بگودر هیكل من دیده نمی شود مگر هیكل خدا و در جمال دیده نمی شود مگر جمال خدا و در کینونت ساختار و ذاتم دیده نمی شود مگر کینونت و ذات خدا و در حرکت و سکونم دیده نمی شود مگر حرکت و سکون خدا و در قلمم دیده نمی شود مگر قلم خدا که غالب و پسندیده است.

5- محمدعلی قائینی می گوید:

«واما در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات، روبرو قبله بودن واجب نیست. به هر طرف روی ما باشد جایز است و لکن قلب باید متوجه به جمال قدم (میرزا بهاء) و اسم اعظم باشد؛ زیرا مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده جز او نیست و اجابت کننده غیر او نه.» (محمدعلی قائینی، دروس الدیانه، درس نوزدهم).

به نظرمی رسد که همین مقدار به عنوان نمونه برای ارائه مدرک در مورد ادعای خدایی حسینعلی کافی است. اگر بخواهیم به ذکر تمام آن مدارک بپردازیم سخن به دراز می کشد.

نقد و بررسی:

در نقد ادعای خدایی میرزا حسینعلی بهاء همان نقدی که بر ادعای خدایی باب گفتیم وارد است.

خدایوند حکیم دارای صفات زیادی است که بحث و بررسی پیرامون آنها سخن به دراز می کشد لذا ما فقط سه صفات ذاتیه حضرت حق را به طور خلاصه اشاره می کنیم:

1- حیات؛ مفهوم حیات دلالت بر کمال وجودی می کند و قابل توسعه به موجوداتی که تعلق به ماده هم ندارند می باشد، و از این رو همه مجردات دارای صفت ذاتی حیات هستند و بالاترین مرتبه حیات مخصوص ذات مقدس الهی است.

2- علم؛ در ساحا قدس الهی به هیچ وجه زمان و مکان راه ندارد و وجود مقدس الهی بر همه زمانها و مکانها احاطه دارد و گذشته و حال و آینده نسبت به او یکسان است و علم خدایوند عین ذات حضرت حق می باشد.

3- قدرت؛ قدرت الهی نامتناهی است شامل هر چیزی ممکن الوجود می شود حال کدام یک از این سه صفت ذاتی با ادعای الوهیت بهاء مطابقت دارد.

فصل چهارم

اصول و فروع در آیین باب و بهاء

1- اصول و فروع در ادیان:

هردینی دست کم ازدو بخش تشکیل می گردد:

1- عقیده یا عقایدی که متناسب با آن پایه یا پایه های عقیدتی و برخاسته از آنها باشد.

بخش عقاید در هر دینی، «اصول» و بخش احکام عملی، «فروع» آن دین نامیده می شود.

تاریخ پیدایش دین، همزمان با پیدایش انسان است و اولین فرد انسان (حضرت آدم علیه السلام) پیامبر خدا و منادی توحید و یگانه پرستی بوده و ادیان شرک آمیز همگی در اثر تحریفات و اعمال سلیقه ها و اغراض فردی و گروهی پدید آمده است.

ادیان توحیدی که همان ادیان آسمانی و حقیقی هستند دارای سه اصل کلی مشترک می باشند: اعتقاد به خدای یگانه؛ اعتقاد به زندگی ابدی برای هر فردی از انسان در عالم آخرت و دریافت پاداش و کیفر اعمالی که در این جهان انجام داده است و اعتقاد به بعثت پیامبران از طرف خدای متعال برای هدایت بشر به سوی کمال نهایی و سعادت دنیا و آخرت.

این اصول سه گانه، پاسخهایی می باشند به اساسی ترین سؤالاتی که برای هر انسان آگاهی مطرح می شود: از جمله:

مبدأ هستی کیست؟ پایان زندگی چیست؟ از چه راهی می توان بهترین برنامه زیستن را شناخت؟

«توحید و نبوت و معاد، اساسی ترین عقاید در همه ادیان آسمانی است ولی می توان عقاید دیگری را که یا از تحلیل آنها به دست می آید یا از توابع آنها می باشد، طبق اصطلاح خاصی جزء عقاید اصلی به حساب آورد، مثلاً می توان اعتقاد به وجود خدا را اول اصل و اعتقاد به وحدت او را اصل دوم شمرد، یا اعتقاد به پیغمبر خاتم (ص) را اصل دیگری از اصول دین اسلام شمرد. چنان که بعضی از دانشمندان شیعه، «عدل» را که یکی از عقاید نبوت است اصل دیگری محسوب داشته اند. در حقیقت استعمال واژه «اصل» در مورد این گونه اعتقادات، تابع اصطلاح و قرارداد است و جای بحث و مناقشه ندارد.» (آموزش عقاید، مصباح یزدی، ج 1، ص 7، چاپخانه سپهر، نوبت دوم، 79)

دین و آیین واقعی و حقیقی، دین و آیینی است که در بحثهای اعتقادی و اصول، دارای مبانی محکم، استوار، عقل پسند و خلل ناپذیر باشد و از نظر احکام و فروع نیز بر مبنای عقل و منطق و دور از هر گونه پیرایه و خرافه بوده و کاملاً قابل عمل و سعادت آور و نجات بخش باشد.

از این روی یکی از بهترین راههای شناخت دین و به دست آوردن آیین درست در میان آیینهای بررسی اصول و فروع آن دین آیین است. لذا در اینجا توجه به اصول اعتقادات و فروع و احکام اسلام، نظری به اصول و فروع مرام بابی گری و بهائی گری می کنیم تا از این رهگذر نیز به توحالی بودن مرام بابی گری و بهائی گری پی ببریم.

2- اصول در آیین باب و بهاء

الف: خدا از نظر اسلام و باب و بهاء

خدا در اسلام، وجودی است یکتا و بی همتا که هیچ گونه شبیه و نظیری ندارد.

«واژه توحید که در اسلام است از نظر لغوی به معنای «یگانه دانستن» به کار می رود که در همه آنها یگانه دانستن خدای متعال در حیثیت خاصی لحاظ می گردد و گاهی به عنوان «اقسام توحید» و گاهی «مراتب توحید» از آنها یاد می شود.» (همان، ص 132) که بررسی همه آنها در این رساله ممکن نیست. از این رو، در اینجا به بیان معروف ترین و مناسب ترین اصطلاحات آن باین بحثها بسنده می کنیم.

1- نفی تعدد

نخستین اصطلاح معروف توحید، همان اعتقاد به وحدانیت خدا و نفی تعدد و کثرت برون ذاتی است در برابر شرک صریح و اعتقاد به دو یا چند خدایه گونه ای که هر کدام وجود مستقل و جداگانه ای از دیگران داشته باشد.

2- نفی ترکیب

دومین اصطلاح توحید، به معنای اعتقاد به احدیت و بساطت درون ذاتی و مرکب نبودن ذات الهی از اجراء بالفعل و بالقوه است.

3- نفی صفات زائد بر ذات

سومین اصطلاح آن به معنای اعتقاد به یگانگی صفات ذاتیه با خود ذات الهی و نفی صفات زائد بر ذات است که به نام «توحید صفاتی» نامیده می شود.

4- توحید افعالی

اصطلاح چهارم توحید که در لسان فلاسفه و متکلمین «توحید افعالی» نامیده می شود این است که: خدای متعال در انجام کارهای خودش نیازی به هیچ کس و هیچ چیز ندارد و هیچ موجودی نمی تواند هیچ گونه کمکی به او بکند.

اینجاست که قرآن می فرماید:

«قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد.» (سوره توحید)

او خدایی است یکتا، خدای صمد (بی نیاز) نه کسی رازده نه زاییده از کس، و او راهیچ همتایی نباشد.

«ولو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا.» (انبیاء، 22)

اگر جز خدای یگانه خدایان در آسمان و زمین (در جهان) وجود داشتند جهان خراب و تباه می شد.

این قطره ای از قیانوس بیکران معارف در باب (توحید) در اسلام بود که بیان داشتیم.

اما خدا، از نظر باب و بهاء و پیروانشان در دره تاریکی از افسانه هافرورفته و توأم باموهومات بت پرستی و بابافندگی های تهی و بی اساس آمیخته شده است.

خدای بهائیان به زندان می افتد. چنان که حسینعلی بهاء می گوید:

«اسمع مایوحی من شطربالبلاء علی بقعه المحنه والابتلاء من صدره القضاء انه لا اله الا انال مسجون الفرید» (مبین 286) یعنی: بشنو آن چه که از شرط بلا بر بقعه محنت و گرفتاری از سینه قضاوحی می شود که نیست خدایی جز من زندانی.

میرزا محمد باب می گوید:

«لتوتین الفردیه من تشاء...» (دلایل البعه، علی محمد باب)

قریب به دو صفحه تمام مشتقات «فردیت» و یکتایی خدا را آورد و است. ولی برای اینکه به خدایی خود لطمه وارد نشود در آخر گفته است: البته به هر کس که بخواهد فردیت را اعطای کند.

در پاسخ باید گفت: 1- اگر خدا فرد محض و یکتای صرف است چگونه می تواند فردیت خود را به دیگری بدهد.

2- اگر قرار باشد باب و بهاء خدا باشند، ما باید در دنیا خدایان بی شماری داشته باشیم. در طول تاریخ، غیر از پیامبران و اولیای خداوند، افراد زیادی بودند که به عنوان انسان مومن و خوب، می توانستند ادعای خدایی کنند و با گفتن چند جمله و نوشتن کتاب برای خودشان دین و مذهب درست نمایند.

چون در بحثهای قبل، بحث ادعای خدایی باب و بهاء را بیان داشتیم در این قسمت به همین مقدار بسنده می کنیم.

ب: نبوت از نظر اسلام و باب و بهاء

خداوند متعال با قدرت کامل خود، در حالی که از هر جهت بی نیاز است، جهان هستی و آفریده های گوناگون آن را به وجود آورد و از نعمتهای زیادی برخوردار کرده است.

یکی از نعمتهایی که خداوند در وجود انسان به ودیعت گذاشته «عقل» است که انسان با کمک آن می تواند نیک و بد را تشخیص دهد و راه سعادت را در پیش بگیرد.

ولی باید دانست که عقل به تنهایی نمی تواند این گره را بگشاید و انسان را به واقع بینی و نیکوکاری رهبری کند؛ زیرا این همه صفات ناپسند و کارهای ناروا که در جامعه انسانی مشاهده می شود همه از کسانی است که عقل و قوه تمیز دارند جز اینکه در اثر خودخواهی و سود پرستی و هوسرانی عقل آنان مغلوب عواطف و تابع هوا و هوس گردیده در نتیجه دچار گمراهی شده اند.

پس خداوند باید از راه و یا وسیله دیگری که هرگز محکوم هوی و هوس و در رهبری خود دچار اشتباه نشود، ما را به سوی سعادت رهبری و دعوت نماید، این راه جز راه «نبوت» نیست.

قضای که عقل می کند و به موجب آن حکم می نماید که باید راهی به نام «راه نبوت» بر روی بشر باز باشد، موجب شده گروهی از افراد بشر به نام «پیغمبر» از جانب پروردگار برانگیخته شوند و یک رشته مقررات اعتقادی و عملی برای مردم آورده، آنان را به راه راست دعوت کنند.

پس خداوند متعال باید با تعلیم غیبی، برخی از بندگان خود را به معارف و قوانینی که ضامن سعادت بشری باشد آگاه ساخته به سوی بشر بفرستد. انسانی که حاصل پیامهای خداوند است پیامبر و فرستاده خدا نامیده می شود و بر همه انسانهاست که از او پیروی کنند به دستورات او جامعه علم پیشوند.

معارف دین و قوانین الهی که از مصدر جمال صادر می شود باید درست و به قول معروف دست نخورده و تغییر نیافته به دست مردم برسد.

یعنی: پیامبر خدا در گرفتن وحی الهی خطن کند و در نگهداری آن گرفتار فراموشکاری و لغزش نشود و در رساندن آن پیام به مردم اشتباه یا خیانت نکند؛ زیرا هدایت مردم به معارف لازم و قوانین زندگی جزء سازمان آفرینش می باشد و یکی از مقاصد خلقت انسان است و هرگز خلقت و آفرینش در پی مودن راه خود خطا و لغزش نمی پذیرد و مثلثی شود که دستگاه آفرینش ار راه تناسل انسان، سنگ یا گیاه به وجود آورد. یا از راه رویاندن دانه گندم، حیوان پیدا شود...

از همین جا معلوم می شود که پیامبران خدا باید «معصوم» باشند؛ یعنی کاری را که خود واجب می دانند ترک نکنند و کاری را که خود گناه می دانند انجام ندهند.

«انا وحینا کما و حینا الی نوح و النبیین من بعده... رسلا مبشرین و منذرین لثلا یكون للناس علی الله حجه بعد الرسل.» (نساء، 165)

ما به توحی کردیم چنان که به نوح و پیامبرانی که پس از وی بودند و وحی کردیم... پیامبرانی به سوی مردم فرستادیم که به پیروان دین مژده ثواب می داد. آنان را امیدوار می ساختند و متمدنان را از عقاب خدای ترسانیدند تا آنکه پس از پیامبران، مردم به واسطه نداشتن این نوع هدایت بر خداجت نداشته باشند.

در اینجا لازم است به اهداف انبیا اشاره کنیم تا از این طریق در ادعای باب و بهاء در باب نبوت خویش خدشه وارد نماییم.

اهداف انبیا

1- توحید:

همه انبیا بدون استثنا مردم را دعوت به توحید و دوری از شرک و بت پرستی می کردند:

«ولقد بعثنا فی کل امه رسولان اعبدا لله واجتنبوا الطاغوت...» (نحل، 36)

و در حقیقت در میان هرامتی فرستاده ای برانگیختیم (تا بگوید) خدای پرستید و از طاغوت پرهیزید.

«وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انما عبدون» (انبیاء، 25)

و پیش از توهیج پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی می کردیم که خدایی جز من نیست. پس مرا پرستید.

2- دعوت به معاد:

یکی دیگر از اهداف انبیا دعوت به معاد و عالم پس از مرگ بوده است تا به مردم بفهماند که پس از حیات دنیوی، حیات دیگری

نیز هست که در آن به تمام اعمال و رفتار انسان رسیدگی می شود. لذا افراد باید در دنیا مراقب اعمال و رفتار خویش باشند تا در آخرت

دچار عذاب نشوند و از طرفی در تحصیل ایمان و اعمال صالح بکوشند تا در بهشت جاویدان سکنایند.

3- عدالت اجتماعی:

یکی دیگر از اهداف انبیا، برپایی عدالت بوده است. آنها با مفساد اجتماعی مبارزه می کردند تا عدالت و قسط را در جامعه حاکم کنند:

«لقد ارسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط...» (حدید، 25)

حضرت شعیت می فرماید:

«...ان ارید الا الاصلاح ما استطعت...» (هود، 88)

هدف از بعثت او اصلاح جامعه است.

4-تعلیم کتاب و حکمت:

انبیاءبعوث شده اند تا مردم را با علم و دانش، واقعیات جهان و نظام هستی و دستورالعملهایی که موجب رشد و تعالی آنان است آشنا سازند.

«ربنا وبعث فیهم رسولا یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتب و الحکمہ و یرزقهم...» (بقره، 129)

پروردگارا، در میان آنان، فرستاده ای، از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند.

یکی از اهداف حضرت عیسی علیه السلام حکمت است:

«ولما جاء عیسی بالبیتنا قال قد جئتکم بالحکمہ...» (زخرف، 63)

و چون عیسی دلایل آشکار آورد گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم.

5-تزکیه و تقوا:

قرآن یکی از وظایف انبیاء را چنین بر می شمرد:

«...و یرزقهم و یعلمهم الکتب و الحکمہ...» (جمعه، 2)

و نیز می فرماید:

«کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلو علیکم ایتنا و یرزقهم...» (بقره، 151)

همان طور که در میان شما، فرستاده ای خودتان روانه کردیم (که) آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند...

6- عبودیت:

هدف حقیقی همه انبیاهمان توحیداست، شناخت خدا و قرب او و سایر هدفهای گذشته در دل این هدف قرار دارد و از طرفی، هدف از خلقت انسانها چیزی جز عبودیت نبوده است:

«وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (ذاریات، 56)

جن و انس را نیافریدیم جز برای آنکه مرا بپرستند.

خلاصه اینکه: پیغمبر از نظر اسلام بنده خدا و بشری است مانند سایر بشرها و تنها امتیازی که دارد این است که از جانب خدا به سوی او وحی می شود.

نبوت در اسلام، به معنای آمدن مریبان لایق و راهنمایان شایسته و آگاه و مجهزه براهین و استدلال از طرف خدا برای نجات انسانها از چنگال جهل و خرافات و هوسها و آلودگی هاست.

چگونگی نبوت باب و بها

نبوت در مسلک باب و بهائمتساوی است بایک مشت بافندگی و اراجیف و پریشان گویی و افسانه و سخن پراکنده گویی های مضحک و بی اساس و سرانجام تناقص گویی.

کدام پیامبر را سراغ دارید که کتابی نازل کند و نصف آن رابه دیگری وصیت کند که بنویسد؟ جناب «باب» کتاب «بیان» را که به اصطلاح خودشان مثل قرآن مسلمانان است، چند باب آن را نوشته و سفارش کرده که صبح ازل، میرزا یحیی، آن رابه اتمام برساند. بعد بهاء، ادعای نبوت می کند و وصیت باب را نادیده گرفته بابرادرش، یحیی، جارو جنجال به پامی کند و درگیری می شود و عاقبت هم او را مسموم می کند.

جالب اینجاست که «باب و بها» خود را در ردیف پیامبرانی مانند موسی، عیسی، ابراهیم و نوح علیه السلام، بلکه بالاتر از آنها قلمداد می کنند. ولی غیر از گمراهی و اضلال هیچ گونه نجات و روزنه سعادت در گفتار و برنامه های آنها نیست.

آیامی شود اینهارا با نیای اولوالعزم مقایسه کرد؟ پیغمبرانی که هر کدام دارای کتاب آسمانی وقانون مستقل بوده اند.

نوح علیه السلام بشر آن روز را به سوی توحید و یگانه پرستی واجتناب از شرک و بت پرستی دعوت می کرد.

ابراهیم علیه السلام نمونه کامل یک انسان فطری بود که با افکار و بی آرایش خود حقیقت را جستجو کرد و یگانگی خدای آفرینش را دریافت و تازنده بود با شرک و ظلم مبارزه نمود.

موسی علیه السلام که صاحب کتاب و شریعت است در مقابل فرعون که ادعای خدایی می کرد، پیام الهی را به او ابلاغ نمود و از قدرت و شوکت ظاهری فرعون هیچ ترس و واژه ای به خود راه نداد.

عیسی علیه السلام هم که از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت است که تولدش غیر عادی بود؛ یعنی از مادری متولد شد که شوهر نداشت و به امر خدای مسیح باردار شد. ایشان بعد از تولد در مقابل تهمت های ناروای که مردم نسبت به مادرش در گهواره به سخن آمده از مادرش دفاع کردند و نبوت و کتاب خود را به مردم خبر داد.

حضرت محمد (ص) آخرین پیامبری است که خدای مهربان برای هدایت بشر به سوی جهانیان فرستاده است.

چهارده قرن پیش، جهان انسانیت در حالی می زیست که از دین توحید، نامی بیش نمانده بود و مردم از یگانه پرستی و خداشناسی و به کلی دور مانده و آداب انسانیت از جامعه آنها رخت بر بسته بود.

پیامبر در دوره ای مبعوث شده بود که به دوران جاهلیت معروف بود و در میان قومی برانگیخته شده بود که، دختران خود را زنده زنده به گور می کردند و...

در چنین محیطی خدای مهربان پیامبر (ص) را برای اصلاح جهان و رهبری جهانیان برانگیخت. پیامبر بزرگوار اسلام نیز از این مردم جاهل و بی فرهنگ، امت واحدی ساخت به نام امت اسلام که الان بیش از یک میلیارد انسان در دنیا افتخار می کنند که پیرو مکتب رسول الله (ص) هستند. اما جناب «باب و بها» چه کردند؟

آنها تنه با بت پرستی مبارزه نکردند، بلکه بت پرستی را ترویج دادند و حتی خودشان بت شدند و دیگران را پرستش به خود واداشتند. چون در فصلهای گذشته درباره ادعای نبوت «باب و بها» مطالبی بیان شد، در این قسمت به همین مقدار بسنده می شود. و بنا به قول معروف: «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است».

ج: معادور ستاخیز از نظر اسلام و باب و بهاء

انگیزه فعالیت‌های زندگی، تأمین نیازها و خواسته‌ها، نیل به ارزش‌ها و آرمان‌ها و در نهایت رسیدن به سعادت و کمال نهایی است و چندی و چونی کارها و کیفیت جهت دادن به آنها بستگی به تشخیص اهدافی دارد که تلاش‌های زندگی برای رسیدن به آنها انجام می‌گیرد.

بنابراین شناخت هدف نهایی برای رسیدن، نقش اساسی را در جهت داده به فعالیت‌ها و انتخاب و گزینش کارها ایفا می‌کند. در واقع عامل اصلی در تعیین خط مشی زندگی رانوع نگرش و بینش و شناخت انسان نسبت به حقیقت خود و کمال و سعادتش تشکیل می‌دهد و کسی که حقیقت خود را تنها مجموعه‌ای از عناصر مادی و فعل و انفعالات پیچیده آنها می‌پندارد و حیات خود را منحصر به چند روز زندگی دنیایی انگارد و لذت و سعادت و کمالی را برای بهره‌های مربوط به همین زندگی نمی‌شناسد، رفتارهای خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که تنها نیازهای دنیوی و خواسته‌های این جهانی اش را تأمین می‌کند.

اما کسی که حقیقت خود را فراتر از پدیده‌های مادی می‌داند و مرگ را پایان زندگی ندانسته، آن نقطه انتقال از جهان گذرا به جهان جاودانی می‌شناسد و رفتارهای شایسته خود را وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت و کمال ابدی می‌شمارد، برنامه زندگی اش را به گونه‌ای طرح و اجرا می‌کند که هر چه بیشتر و بهتر برای زندگی ابدی اش سودمند باشد. از سوی دیگر، سختی‌ها و ناکامی‌های زندگی دنیوی او را دل‌سرد و ناامید نمی‌کند و از تلاش در راه انجام وظایف و کسب سعادت و کمال ابدی باز نمی‌دارد.

با توجه به این نکات، اهمیت مسئله معاد، روشن می‌شود و حتی اعتقاد به توحید، به تنهایی (بدون اعتقاد به معاد) نمی‌تواند تأثیر کامل و گسترده‌ای در جهت بخشیدن مطلوب به زندگی داشته باشد. بدین ترتیب، راز اتمام ادیان آسمانی و به خصوص دین مقدس اسلام به این اصل اعتقادی و تلاش فراوان انبیای الهی برای راسخ کردن این عقیده در دل‌های مردم، آشکار می‌گردد.

همه ادیان و مذاهبی که به پرستش خدای متعال دعوت می‌کنند و بشر را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی می‌نمایند، برای انسان، معاد و زندگی دیگری پس از مرگ قائلند، گذشته از دین، در مقابله بسیار کهن و باستانی، علائم و آثاری دیده می‌شود که دلالت دارد بر اینکه انسان قدیم به زندگی دیگری پس از مرگ ایمان داشته و به حسب اعتقاد خود برای اینکه مرده در آن جهان آسایش داشته باشد، تشریفات انجام می‌داده است.

اهتمام قرآن به مسأله معاد

بیش از ثلث آیات قرآن بازندگی ابدی ارتباط دارد.

دریک دسته از آیات بر لزوم ایمان به آخرت تأکید شده است:

«والذین یؤمنون بما انزل الیک من قبلک وبالآخره هم یؤمنون.» (بقره، 4)

و آنان که به آنچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان می آورند و به آخرت یقین دارند.

«الذین یتقون الصلوٰه و یؤتون الزکوٰه و هم بالآخره هم یؤمنون.» (لقمان، 4، نمل، 3)

(همان) کسانی که نماز برپای می دارند و زکات می دهند و (هم) ایشانند که به آخرت یقین دارند.

در دسته دیگری از آیات پیامدهای انکار قیامت گوشزد شده است:

«والذین لایؤمنون بالآخره اعتدنا لهم عذابا الیما.» (اسرا، 10)

و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند عذابی پر درد آماده کردیم.

«بل کذبوا بالساعه و اعتدنا لمن کذب بالساعه سعیرا.» (فرقان، 11)

(نه) بلکه آنهارستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده ایم.

و در دسته سوم نعمتهای ابدی بیان شده است:

از آیه 46 تا آخر سوره الرحمن نعمتهای بهشت را یاد آور می شوند.

«علی سرر موضوعه.» (الواقعه، 15)

بر تختهای جواهر نشان.

در این آیه نعمتهای مقربان خدا را در قیامت بیان می کند.

«علیهم ثیاب سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من فضه و سقیهم ربهم شرابا طهورا.» (الانسان، 21)

(بهشتیان را) جامه های ابریشمی سبز و دیاب ستبر در بر است و پیرایه آنان دستبند های سیمین است و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند.

و در دسته چهارم عذاب های جاودانی بیان شده است:

«والذین كفروا بر بهم عذاب جهنم و بنس المصیر» (ملک، 6)

و کسانی که به پروردگارشان انکار آوردند عذاب آتش جهنم خواهند داشت و چه بدسرانجامی است.

همچنین در آیات فراوانی رابطه بین اعمال نیک و بدبانتایج اخروی آنها ذکر شده و باشیوه های گوناگون، امکان و ضرورت رستخیز مورد تأکید و تبیین قرار گرفته و به شبهات منکران، پاسخ داده شده است؛ چنان که منشأ تبهکاری ها و کج روی ها فراموش کردن یا انکار قیامت و روز حساب معرفی شده است. (ص، 26، سجده، 140)

بادقت در آیات قرآنی به دست می آید که بخش عمده ای از سخنان پیامبران و بحثها و جدالهای ایشان با مردم، اختصاص به موضوع معاد داشته است و حتی می توان گفت که تلاش برای اثبات این اصل، بیش از تلاشی بوده که برای اثبات توحید کرده اند؛ زیرا اکثر مردم سرسختی بیشتری برای پذیرفتن این اصل نشان می داده اند.

پس با توجه به این آیات و آیات دیگر قرآن نتیجه می گیریم:

برای اینکه شخص بتواند راهی را در زندگی برگزیند که به سعادت حقیقی و کمال نهایی اش بینجامد باید ببیند که: آیا حیات انسانی با مرگ پایان می یابد یا پس از آن حیات دیگری خواهد داشت؟ آیا انتقال از این جهان به جهان دیگر، همانند مسافرت از شهری به شهر دیگر است که می توان لوازم و وسایل زیستن را در همان جافراهم کرد یا اینکه حیات این جهان، مقدمه و زمینه ساز خوشبختی و ناخوشی های آن جهان است و کار را باید در این جا انجام داد و نتیجه نهایی را در آن جا گرفت؟

اسلام می گوید:

انسان پس از مردن به طرز خاصی زنده می باشد. اگر نیکو کار است از نعمت و سعادت برخوردار می شود و اگر بدکار است معذب خواهد بود و هنگامی که قیامت برپا می شود عمومی حاضر می شود که به این عالم، «برزخ» می گویند.

«ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون.» (المونون، 100)

حال که معنای معاد و رستاخیز، در اسلام معلوم شد و فهمیدیم که بعد از مرگ در عالم دیگر به نام قیامت، انسان دوباره زنده می شود و به پاداش اعمال خوب و کیفر اعمال بد خود می رسد. ببینیم معنای معاد و قیامت در مسلک باب و بهائیت چیست؟

برای این کار کلماتی را از باب و بهاء درباره قیامت ذکر کرده، سپس آنها را در مقایسه با آیات قرآن مجید نقد خواهیم کرد. سید باب می گوید:

«مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد؛ بلکه همه موهوم امیری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عندعرف اهل حقیقت، مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت (پیغمبر) در هر زمان به هر اسم الی حین غروب، آن یوم قیامت است. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد به هر کس که مؤمن به موسی بود... و از حین ظهور شجره بیان الی مایعرب، قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه 1260 ق اول یوم قیامت قرآن بود. (سیدعلی محمد باب، بیان، باب هفتم، واحد دوم)

میرزا حسینعلی بهاء می گوید:

«یامتی اسمعی ندائی من شطر سجنی اذا حاطنی اعدائی الذین انکروا القیمه و اثارها و الساعه و اشراطها الا انهم من الصاغیرین.» (حسینعلی بهاء، الواح بعد اقدس، ص 102، سطر 3)

ای کنیز من بشنوندای مرا از جانب زندان که دشمنان مرا احاطه کرده اند؛ آن کسانی که به قیامت و آثار آن و به ساعت و علامتهای آن منکر هستند و آنان از کسانی هستند که به ذلت راضی شده اند.

منظورش از قیامت، قیام خودش می باشد برای مقام نبوت و همچنین از ساعت بعثت خود را اراده کرده است، و روی این عقیده، آیات قرآن رابه خودش تأویل می نماید.

در جای دیگری می گوید:

«قدری تفکر نما که چه قدر توهمات در مابین ملافرقان بود از ظهور قائم و ظهور قیامت و ظهور ساعت و بعد از ظهور نقطه اولی روح ماسویه فدما معلوم شد که جمیع خاطی بودند و به قطره ای از بحر علم مشرو بند.» (کتاب بدیع، ص 338)

جناب میرزاقیامتی را که صدها آیه صریحه و هزاران روایت و حدیث صحیحه پیرامون آن وارد شده است، امر خرافی و موهوم و مجعول

تصوری کند. قرآن روز قیامت را پنجاه هزار سال دانسته و می فرماید:

«... فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه.» (معارج، 4)

ولی باب و بهاء این آیه را تأویل می کنند و می گویند:

«آن قیامتی که مسلمانان مدت پنجاه هزار سال می دانستند در یک ساعت (ساعت قیام باب) متحقق و منقضی شد.» (محاکمه و بررسی

باب و بهاء، ح، م، ت، ص، 110، ج 1)

3- فروع در آیین باب و بهاء

اشاره:

همان طور که قبلاً گفتیم هر دین، دست کم از دو بخش تشکیل می گردد:

1- عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه آن را دارد؛

2- دستورات عملی که متناسب با آن پایه و پایه های عقیدتی و برخاسته از آنها باشد.

بخش اول را در مباحث گذشته به طور کامل مورد بحث و بررسی قرار دادیم. در این قسمت، بخش دوم را شروع می کنیم و گوشه هایی

از احکام و حدود باب و بهاء را نقل و با احکام نورانی اسلام مقایسه کرده و بعد به نقد آنها می پردازیم.

اولین وظیفه بشر پس از شناخت پروردگاری کتا، آشناسدن و عمل کردن به دستورهای مقدس و اوامری که از جانب پروردگار صارمی

شود. چون ما بنده هستیم و باید وظایف عبودیت و آداب بندگی را رعایت کنیم.

تمام انبیایی که از طرف خداوند برای هدایت مردم فرستاده شده اند در کنار دستورات اصولی، یک سری وظایف فرعی را نیز که عامل

تقرب بندگان با حضرت حق می باشد آورده اند.

مسلک باییت و بهائیت، برای اینکه مراسم خالی از احکام و فروعات نباشد یک سری مباحث پوچ و توخالی رابه عنوان احکام نازله از جانب خداوند در کتابهایشان نوشته اند و عامل فریب و اغوای عده ای از مردم شده اند.

قبل از بیان احکام باب و بهاء لازم است مطالبی را پیرامون چرایی و چگونگی پیدایش «عددنوزده» که در مسلک باب و بهاء ارزش زیادی دارد، ذکر کنیم؛ چون در قسمتهای مختلف بحث آینده به این عدد زیاد بر می خوریم.

چرایی و چگونگی پیدایش عددنوزده:

سید باب پس از حدود شش ماه از دعوت خود که هیجده نفر (حروف حی) از شیخیه رابه عنوان نیابت سیدرشتی به خود معتقد نمود و با خودنوزده نفر شدند و هم برای اینکه این مسلک در قرن نوزدهم میلادی تحت ترویج و تحریک اجانب مسیحی جنبه تظاهر و قوت به خود گرفت، این عدد عنوان خاصی پیدا کرده و در موارد زیادی از آن استفاده شد.

سید باب روی عددنوزده، خرافات و حدود خنده او را احکام مسخره آمیزی در کتاب «بیان» ذکر نموده است که در نقد احکام باب و بهاء عرض خواهیم کرد.

یکی از احکام ابتکاری سید علی محمد باب، که واقعات ازگی دارد و نمی توان به سادگی منکر ابتکار آن شد، تقسیم سال به 19 ماه و هر ماه به 19 روز است که سید باب آن را بداع و میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) تصویب نموده است.

چون سال رانوزده ماوماه رانوزده روز حساب کردند می شود سیصد و شصت و یک روز و در هر ساتلی پنج یا چهار روز به اختلاف کیسه و غیر کیسه زیادی خواهند آورد.

«این زیادی را بین ماه هیجدهم و نوزدهم قراردادند و آن پنج روز را روزهای بخشش تام نهاده و پیروان خود را به خوراندن خود و دیگران مأمور ساخته اند.» (وسيله سعادت، م-ح-ب، ص 21، موسسه مطبوعاتی افلاطون، 1341)

از همه مهم تر و اعجاز آمیز تر، نام مبارک ماههای بهائیت است که واقعا شایسته و سزاوار قرن علم و تمدن بشری می باشد!

ماههای باب و بهاء به قرار زیر است:

«1- شهر البهاء، 2- شهر الجلال، 3- شهر الجمال، 4- شهر العظمه، 5- شهر النور، 6- شهر الرحه، 7- شهر الکلمه-

ت 8. شهر الاسماء 9. شهر الكمال 10. شهر العزه 11. شهر المشيه 12. شهر العلم 13. شهر القدره 14. شهر القول 15. شهر المسائل 16. شهر الشرف
17. شهر السلطان 18. شهر الملك 19. شهر العلماء، (کتاب بیان، باب ثالث، واحد خامس.)

تمنادارم اندکی در همین موضوع دقت فرمایید. یک نفر ایرانی فارسی زبان اولاً؛ اگر واقعا از طرف خدامبعوث شده چرابه زبان قوم خود سخن نگوید که همگی از عالم و جاهل با سواد و بی سواد آن را بفهمند. تاحجت خداتمام شود. ثانياً؛ سالی راکه تمام ملل جهان بر اساس اصول علمی به دوازده ماه تقسیم کرده اند، چرابه نوزده ماه، تقسیم نمایند که مجبور شوند پنج روز اضافه بیاورند و آن راجزء ماه و سال شمارند؟

اینان به تغییر نام ماهها قناعت نکرده، برای روزهای هفته هم نام انتخاب کرده اند:

شنبه: یوم الجلال؛ یکشنبه: یوم الجمال؛ دوشنبه: یوم الکمال؛ سه شنبه: یوم الفضال؛ چهارشنبه: یوم العدل؛ پنجشنبه: یوم الاستحلال و جمعه: یوم الاستقلال، (دروس الدیانه، محمد علی قائنی، درس 25)

حال بعد از بیان عدد نوزده و اهمیت آن در مسلک باب و بهاء به گوشه های از احکام این دو پیغمبر دسته ساختار استعمار اشاره می شود.

باب طهارت

دین مقدس اسلام به مسئله طهارت و نظافت اهمیت فوق العاده ای قائل است. برای فهم حقیقت این مطالب، لازم است به ابواب مختلف طهارت که در کتب احادیث فقه منعقد است مراجعه کرد.

جناب میرزا برای جلب توجه افرادی قیدمبی مبالات، موضوع نجاست را از میان برداشته و تمام اشیاء را در بحر طهارت غوطه ور دیده و به جز عنوان کثافت مفهومی را برای نجاست قائل نمی شود. می گوید:

«و کذلک رفع الله حکم دون الطهار عن کل الاشياء وعن ملل اخری موهبه من الله انه لهو الغفور الکریم قد انغمست الاشياء فی بحر الطهار فی اول الرضوان اذ تجلینا علی من فی الامکان باسمائنا الحسنی وصفاتنا العلیا هذا من فضلی الذی احاط العالمین» (افدس، میرزا حسینعلی بها، ص 22، ص 11)

همچنین خداوند بر داشته است حکمی را که به جز طهارت است از تمام اشیاء و از ملت‌های دیگر به خاطر موهبت و بخشش خداوند او بخشیده و کریم است و همه اشیاء در دریای طهارت فرورفته اند در اول رضوان به سبب آن چه ماتجلی کرده ایم به اسما و صفات خودمان بر ممکنات و این فضیلتی است از جانب پروردگار محیط.

اسلام می گوید:

خون و بول و غائط و سگ و خوک و منی و شراب و میت و کافر نجس هستند که هر یک از آنها به نحو مخصوص و بایکی از مطهرات پاک می شوند. ولی میرزا بهامی گوید: تمام اشیاء طاهر و پاک بوده و حکم نجاست را رفع کردیم.

جناب بها ء غافل از آن بود که: امور تکوینی قابل تغییر و تبدیل نمی باشند. طهارت و نجاست اشیاء از نظر فطرت و طبیعت است.

(طهارت منی) یکی از نجاساتی که در دین اسلام پرهیز کردن از آن لازم و تطهیر نمودن لباس و بدنی را که به آن آلوده و متنجس شده است واجب است، منی می باشد. از امام صادق نقل شده که: «چون منی به لباس تو بر خورد، اگر ملاقات به محل معینی شده است همان نقطه را تطهیر کن و اگر محل ملاقات معلوم نیست تمام لباس شسته بشود.» (وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 1، ابواب الجنابه، ب 10)

میرزا حسینعلی، باینکه پیروان خود را به سوی لطافت و نظافت دعوت کرده و لباسی را که به گرد و غبار و یا چرک آلوده شده است، لازم التطهیر می داند، (اقدس، ص 22، سطر 2) در موضوع منی حکم به طهارت و پاکی آن نموده است و می گوید: «قد حکم الله بالطهاره علی ماء النطفه رحمه من عنده علی البریه...» (همان) حکم کرده است خداوند به طهارت و پاکی آن نطفه (منی) از جهت رحمت بر خلق...

باب الوضوء

جناب میرزا بهاء در این مورد نیز عملاً در مورد طهارت و پاکی قائل به اختصار و اجمال شده و شستن بازو تا مرفق و مسح کشیدن سر و پاراسقاط کرده است و می گوید: «قد کتب لمن دان بالله الدیان ان یغسل فی کل یوم یدیه ثم وجهه... کذلک توضحوا للصوله امران الله الواحد المختار.» (همان، ص 7، ص 5)

نوشته می شود به خدای جزا دهنده اینکه بشوید در هر روز دستهای خود را و سپس صورتش را و همچنین است وضوی نماز و این فرمانی است از خدای واحد مختار.

اسلام می گوید: برای وضو گرفتن باید صورت و دستهای خودتان را از مرقق بشوید و سپس سر و پاهارامسح کنید. شخص وضو گیرند. به خاطر همین مجبور می شود که پیوسته دست و پا و صورت خود را پاک و تمیز نگه دارد و به این ترتیب طهارت و نظافت صورت و دستها را سر و پاها تأمین می شود.

میرزا بهامی گوید: «در صورتی که برای شستن دست و صورت خودتان (وضو) آب پیدا نکردید و یا عذری از استعمال آب داشتید لازم است پنج مرتبه بگوئید: «بسم الله الا طهر الا طهر» (همان، ص 5، ص 2)

ولی اسلام می گوید:

اگر نتوانستید وضو بگیرید، به هر دلیلی، لازم است تیمم به خاک کنید. چون خاک هم یکی از مطهرات است و هم در مقدمه نماز حالت خضوع و تواضع و خشوع قلب پیدا کرده و با حضور دل متوجه حضرت حق شوید.

نماز در مسلک باب و بهاء

مهم ترین عبادت و بالاترین عملی که به منظور اظهار خضوع و خشوع و بندگی در درگاه حضرت ذوالجلال انجام می شد، نماز است. اولین فروع دین مقدس اسلام نماز است و آن قدر اهمیت دارد که آن راستون دین معرفی کردند و قبولی اعمال دیگر را منوط به قبولی نماز دانسته اند.

سید باب می گوید:

«اول صلواتی که وضع شد صلوه ظهر بود، و کل آن به عدد واحد (19) وضع شده تا آنکه هر یکی باب جنتی باشد در اطاعت حق... و در سه رکعت آن توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت آخر توحید عبادت...» (بیان، باب ناسع عشر، واحد سابع)

جناب میرزا بهانماز دیگری (البته با تخفیف) آورده است. می گوید:

«قدکتب علیکم الصلوه تسع رکعات لله منزل الايات حين الزوال والكبور والاصال وعفوناخرى امرأفی کتاب الله.» (اقدس، میرزا بها، ص 15، 3)

نوشته شد برشمانماز 9 رکعت از برای خدایی که فرود آورنده نشانه ها است هنگام غروب آفتاب و در پیگاه و مغرب و بخشیدیم شماره های دیگری رابه موجب فرمان در کتاب خدا؛ زیرا او فرمانده توانا و مختار است.

این نماز، عبارت است از نماز صغیر (کوچک) بهائیان روزی سه باره باری سه رکعت باید بخوانند.

نماز دیگری نیز دارند که معروف به صلواه کبیر (نماز بزرگ) می باشد که به خاطر شیخ علی اکبر شهمیرزادی که از یاران بهاء الله بوده فرود آمده است. چنان که در مقدمه آن می گوید: «انانریدان نمین علی قبل اکبر...» مامی خواهیم متنی بر علی پیش از اکبر بگذارین. مقصود همان علی اکبر است، این طرز بیان خود یکی از معجزات بهاء الله است.

این نماز، یک رکعت است و مفصل می باشد. این نماز راهرگاه در شبانه روز یکبار بخوانند نماز صغیر ساقط می شود. ولی چون مفصل است غالباً افرادی آن را یاد ندارند و فقط بعضی از مبلغین برای خود نمایی آن را می خوانند.

در اینجا باید دو نکته را متذکر شد:

اولاً؛ واجب کردن 9 رکعت آن هم به طرز مخصوص و بخشیدن بقیه رکعات که 8 رکعت می باشد، می رساند که بهاء الله به نماز اسلامی ناظر بود؛ یعنی همان نماز اسلامی راناقص و خراب کرده و نامش رانماز گذاشته است.

ثانیاً؛ عباداتی که به خدانسبت داده می شود به منظور تقرب به خدا و تزکیه نفس وضع شده، نه اینکه به خاطر یک نفر از افراد بشر آن را وضع و بردیگران تحمیل کنند. این هم نوع تازه و مد جدیدی از پیغمبری و انزال احکام است.

هدف از نماز توجه خلق به خالق، نماز معراج انسانهای مؤمن است، نماز تزکیه و تطهیر انسانها از ذائل اخلاقی است.

حال آیا نماز باب و بهاء این خصوصیات را دارد.

نماز جماعت

جناب میرزابهاء می گوید:

«کتب علیکم الصلوه فرادی قدر رفع حکم الجماعه الافی صلوه المیت انه لهوالامرالحکیم.» (اقدس، میرزابها، ص 8، 5)

نوشته شده است برای شما اینکه نماز خودتان رابه حالت انفرادی بخوانید و برداشته شده است حکم نماز جماعت مگر در نماز میت و خداوند امرکننده و حکیم است.

برای رفع حکم جماعت می شود جهانی را تصور کرد؛

1- یک دعای مختصر قابل این نیست که برای آن اجتماعی بشود؛

2- شرایطی که برای امام لازم است در میان افراد بهائی بسیار مشکل و سخت است؛

3- اگر جماعت ممنوع نبود، افراد بهائی قهراتوجه و محبت و علاقه به امام پیدا کرده و از شخص اول بهائی سلب اختیار می شد؛

4- جماعت با روح تجد و دیواندگی نو اروپایی سازگار نیست.

بله از این حکم جناب بهاء به خوبی می توان فهمید که ایشان آگاهی کامل نسبت به فلسفه جماعت داشته و می دانستند که مسجد و جماعت موجب اتحاد و یکدلی بین مأمورین خواهد بود و عامل روشنگری و بیداری از خواب غفلت آنها خواهد شد. لذا حکم به عدم برگزاری نماز جماعت می شده. از آنجا که «الخائن خائف» خود جناب بهاء الله که بزرگ ترین خیانت را مرتکب شده و عامل به انحراف کشیده شدن عده ای از انسانهای بی خبر از همه جا بوده، می ترسید که اگر پیروانش در محلی به نام مسجد اجتماع کنند و عبادت خود را با جماعت انجام دهند متوجه پوچی و بی ارزشی دین رهبرشان شوند. لذا حکم به وجوب افرادی در نماز نموده است.

قبله بایان و بهائیان

محمد علی قائینی در «دروس الدیانه»، درس نوزدهم می گوید:

«قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه است در مدینه عکا که در وقت نماز خواندن باید روبرو روضه مبارکه بایستیم و قلبا متوجه به جمال قدم جل

جلاله (میرزابهاء) و ملکوت ابهی باشیم.» خود میرزابها می گوید:

«واذا اردتم الصلاة ولوا وجوهكم شطرى الاقدس المقام المقدس الذى جعله الله مطاف الاعلى ومقبل الهل مدائن البقاء ومصدر الامر لمن فى الارضين والسموات.» (اقدس، ص 3، سطر 18)

چون خواستید نماز بخوانید بر گردانید صورت‌های خودتان رابه سوی مقام مقدسی که خداوند قرار داده است آن جارامحل طواف ملائکه علویین ومحل توجه اهالی شهرهای بقاء ومصدر امر است برای مردم آسمانها وزمین.

باین وجود، جناب بهاءنه تنها قبله طاعت وعبادت است، بلکه محل طواف ارواح وملائکه ومورد توجه عقول وکرویین ومصدر امر همه موجودات سماوات وارضین است.

جناب بهاء که این قدر مقام ومنزلت دارد، چطور نتوانست توجه همه مسلمانان جهان رابه خودش جلب کند و قبله آنها را خودش قرار دهد؟

روزه در مسلک باب وبهاء

روزه در مسلک بهائیت نوزده روز در شهر العلاء وعید فطر آنها متصل به عید نوروز است. یعنی نوزده روز قبل از عید نوروز روزه می گیرند.

محمد علی قائنی در این زمینه می گوید:

«وروزه مادر شهر علامقرر شده وحدآن از طلوع آفتاب تاغروب آفتاب که در ظرف این زمان باید از خوردن وآشامیدن امساک

نماییم» (دروس الدیانه، درس بیست وسوم)

اصل این حکم از افکار سید باب است، چنانچه می گوید:

«ولتذکر والله فى تسعه عشر یوما من کل حول اخره وانتم صائمون.» (بیان، باب ثامن عشر، واحد ثامن)

ذکر کنید خدا را در نوزده روز در آخر هر سال در حالتی که شماروزه گرفته باشید.

میرزا بهاهم در این مورد می گوید:

«قدکتبنا علیکم الصیام ایام معدودات وجعلنا النیروز عیدا لکم بعد اکمالها اضائت شمس البیان من افق

الکتالب.» (اقدس، میرزا بهاه، ص 9، 6)

نوشتیم برای شماره روزگرفتن رادرایام معینی وقراردادیم روزنوروزراعیدبرای شماکه پس ازپایان روزه عیدنوروزراعیدفطرقراردهیداین طورروشنایی می دهدآفتاب ازناحیه کتاب.

درجای دیگری گوید:

«قدکتبناالصوم تسعه عشریومافی اعدال الفصول وعفونا مادونها فی هذا الظهور المشرق المنیر.» (مبین، میرزابهاء، ص 1، 74)

نوشتیم برای شماره روزه رانوزده روزآن هم درفصل معتدل وعفونمودیم دراین ظهورازنخوددیگر.

باتوجه به این بیانات میرزابهاءایشان ازچندجهت جانب پیروان خودرادرموردروزه رعایت نموده است:

1-سی روزرابه نوزده روزتنزل داده است؛

2-ایام روزه رادربهترین فصل ازلحاظ مدت قراردادده است؛

3-ابتدای روزه رازطلوع آفتاب قراردادده است؛

4-ازمسافرومریض وحامل ومرضع بکلی ساقط کرده است؛

بله؛جناب بهاءبرای اینکه دینش دارای روزه باشدباکم کردن ان وقراردادن آن درفصل معتدل،سعی کرده است نظرافرادراحت طلب

وسست ایمان رابه طرف خودجلب کند.قطعاجناب میرزابهاء،آشنابه فلسفه روزه دراسلام نبوده والااین حرفهای پوچ وبی محتوارایبان

نمی کرد.

زکات در مسلک باب و بهاء

میرزابهاءمی گوید:

«والذی تملک ماه مثقال من الذهب فتسعه عشر مثقالا لله فاطر الارض والسماء ایاکم یاقوم ان تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل

العظیم.» (اقدس، 18، 27)

کسی که مالک صدمثقال طلاباشد،لازم است نوزده مثقال آن رابرای خداکه آفریننده زمین وآسمان است خارج کندومبادا خودتان

راازاین فضل بزرگ منع نمایید.

اصل این حکم مانند احکام دیگر از نوشته های سید باب گرفته شده است. سید باب می گوید:

«فیما کتب علی کل نفس من کل ما یتملک من ماه مثقال ذهب من بهاء کل شیء تسعه عشر وواحدہ لله ان کانت الشمس طالعه

فلیفوض الیه لیقمن بین حروف الواحد کل واحد مثقال اذ اشاء» (بیان، باب سادس عشر، واحد ثامن)

نوشته شده است برهنه نفسی اینکه چون ثروت او به صدم مثقال طلا برسد از قیمت هر چیزی، پس نوزده مثقال و یک مثقال آن را برای

خدا صرف کند، یعنی اگر شمس (کسی که دعوت نبوت می کند) طلوع کرده باشد به او داده می شود که در میان حروف واحد (نوزده

نفر) تقسیم کرده و به هر حرفی یک مثقال بدهد.

درباره غلات اربعه و شتر و گا و گوسفند جناب بهاء پیر وانش را حواله به فرقان می دهد و می گوید در این موارد مطابق دستورهای اسلامی

زکوه بدهند. (گنجینه احکام، ص 118)

جناب بهاء اگر می خواهید دین شما زکوه هم داشته باشد، چر ا برای پیروانتان باصراحت کامل احکام زکات را بیان نمودید و فقط حکم

طلارا گفتید؟ چر ا پیروانتان را در غلات اربعه حواله به فرقان می دهید؟ مگر شما قائل نیستید که دینتان ناسخ قرآن

است؟ چر ا زود فراموش کار شدید؟

بله؛ از پیامبر قرآن نوزدهم انتظاری بیش از این نیست.

حکم جالب ترین است که جناب بهاء مصرف زکوه را، تنها به دست رئیس بهائی می دهد و کسی اجازه ندارد که کمترین تصرفی

در حقوق مالی بنماید. فقرا و نیازمندان و مساکین ویتامی و ابنای سبیل و دیگران، حقی از این قسمت ندارند مگر اینکه مرکز امر از روی

مصالح و مقتضیاتی نسبت به مورد معینی اجازه بدهد.

البته جناب بهاء در جای دیگر، به طور مطلق سؤال نیازمندان را تحریم و اعطای در مقابل سؤال را نیز ممنوع کرده است، چنانچه می گوید:

«لا یحل السؤال ومن سئل علیه العطاء...» (اقدس، ص 10، 29)

سؤال کردن حلال نیست و چون کسی سؤال کند حرام است بر او چیزی دادن... پس روی این مبنا، اشخاص نیازمند نه تنها حقی در زکوه

ندارند، بلکه حق سؤال و درخواست نیز نخواهند داشت.

جناب بهائچرا تفکر نمی کنید؟ چرا پیرامون مسئله تدبیر و تفکر نمی کنید؟ این چه حکمی است که صادر می کنید؟ مگر فلسفه زکوه در اسلام را خوانده اید؟ مگر نمی دانستید که چرا اسلام زکاه را واجب نموده است؟ خداوند تبارک و تعالی زکوه را در میان انسانها واجب نموده است تا از این طریق اغنیادست فقرا را بگیرند و نگذارند آنها با سختی و مشقت زندگی کنند.

امر به معروف در مسلک باب و بهاء

یکی از وظایف واجبه و فروع دین مقدس اسلام، امر به معروف و نهی از منکر است و این یکی از وظایف دینی و عقلی هر فرد مسلمان و یگانه وسیله شیوع و نشر حقایق آداب حسنه و اعمال نیکو و پسندیده است. امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که در فقه اسلامی مقرر شده، واجب است. از جمله شرایط آن، علم به معروف و منکر، اطمینان داشتن به تأثیر و مفید بودن امر و نهی و امن از ضرر و خطر است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر...» (توبه، 71)

مردان و زنان باایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده و امی دارند و از کارهای ناپسند بازمی دارند...

به طوری که از این آیه شریفه استفاده می شود، امر به معروف و نهی از منکر از خیر خواهی و محبت برمی خیزد. البته محبت و علاقه دلاستن به شخصی ملازم با خیر خواهی و طلب صلاح امر او است.

در مقابل این وظیفه و امر وجدانی و عقلی و شرعی، جناب بهاء به خیال خود فتح بزرگی کرده و این خیر خواهی و اظهار محبت را درباره پیروان خود منع و تحریم نموده است. لذا در این باره می گویند:

«حق اعتراض و چون و چرا و امر به معروف و نهی از منکر از اشخاص نسبت به اعمال دیگران سلب شده و فقط محافل روحانی یا بیوت

عدل حق حاکمیت بر نفوس داشته و ناصح و مرئی و مراقب اشخاص می باشند.» (نظر اجمالی در دیانت بهائی، احمد یزدانی، ص 86)

جناب میرزاغفلت کرده است که این امر به مقتضای صلاح و خیرخواهی و محبت به هم‌نوع و علاقه به حقیقت و معروف انجام گرفته است و یکی از وظایف اخلاقی و وجدانی و عقلی بشر شمرده می‌شود.

باید جناب بهاء را متوجه کرد که: حاکمیت و قضا و بررسی و نظارت افراد محفل روحانی و یا افرادییت عدل مجعول و مرهوم، غیر از امر به معروف و نهی از منکر است که افراد ملت نسبت به همدیگر اجرامی کنند.

جهاد در مسلک باب و بهاء

سید باب در کتاب «احسن القصص» چند سوره آن را (96-102) مخصوص قتال و محاربه با مخالفین نازل کرده و پیروان خود را با نهایت تصمیم و عزم، امر به کشتن و قتال می‌نماید.

در سوره 96 که به نام قتال نامیده است، می‌گوید:

«ان الله قد كتب عليكم القتال في سبيل هذا الذكر الاعظم بالحق على الامر وقد كان الامر في ام الكتاب عظيما...»

خداوند نوشته است برای شما قتال را در این راه. این ذکر اعظم (سید باب) به حق و روی امر و فوق امر و امر در کتاب بزرگ است.

در سوره 102 می‌گوید:

«يا قره العين اذا جاء الامر من عندى فادعوا الناس الى القتال فان الله قد اخزن ليومك رجلا كالجبال في القوه.»

ای قره‌العين زمانی که از جانب من امر قتال صادر شد سپس دعوت کن مردم را به سوی قتال و متوجه باش که خداوند برای این ایام رجالی را که مانند کوه‌ها قوی هستند، ذخیره نموده است.

این احکام روی دعوی مهدویت و بابیت بوده است، می‌خواستند آن علایم (غلبه و قتال حضرت قائم (عج) که در روایات شریفه وارد شده است، به خودش منطبق نماید. ولی غفلت داشته است که: اگر حضرت قائم (عج) چنین تشدید نسبت به مخالفین بنماید، پس از اتمام حجت و روشن کردن حقیقت است، نه مانند باب که تنها دعوی باشد آن هم دعوی‌های متناقض.

نظر سید باب در کتاب احسن القصص، در موضوع قتال، به مخالفین اسلام بوده، ولی در کتاب «بیان» به صراحت لهجه نسبت به مخالفین «بیان» سخت‌گیری نموده است، به عنوان نمونه: «فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان.» (بیان، باب خامس، واحد

خامس) در بیان حکم اخذ اموال کسانی که متدین به دین بیان نیستند گرفته شود. «فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لایجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین وکذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الامن یتجر تجاره کلیه ینتفع به الناس.» (بیان، باب سادس عشر، واحد سبغ)

خداوند واجب کرده است بر هر پادشاهی که در دین بیان برانگیخته می شود که نگذارد کسی را از مخالفین و غیر مؤمنین به بیان در مملکت اوسکنی کند و همچنین این حکم را بر همه فرض نموده است مگر کسی را که تجارت نافع دارد و مردم از تجارت او استفاده می کنند.

میرزا بهاء در مقابل انکار افراطی سید باب و برای اینکه مسلک خود را به مقتضیات روز تطبیق داده، به طور کلی موضوع قتال و جهاد را نسخ کرده و پیروان خود را به صلح و سازش با مخالفین و معاشرت با همه ادیان و توافق نظر دعوت نموده و از جنگ و جهاد و قتال، نهی می کند. می گوید:

«لتعاشروا مع الادیان و تبلیغوا امر ربکم الرحمن هذا الاکلیل الاعمال لوانتم من العارفین.» (اقدس)

معاشرت و آمیزش کنید با اهل ادیان مختلف و تبلیغ نمایید امر خدای مهربان را و این کیمیای اعمال است اگر اهل معرفت باشید.

همان طوری که ملاحظه می فرمایید سید باب در نتیجه بی اطلاعی خود از مبانی و حقایق دین مقدس اسلام، راه افراطی را پیش گرفت.

میرزا بهاء نیز در مقابل این افراط و تجاوز، جانب تفریط را پیش گرفته و دستور مساوات و معاشرت و صلح کامل را داده است.

ولی دین مقدس اسلام برای جهاد و قتال شرایطی قرار داده است که با حفظ آن قیود و شرایط، حکم جهاد از طرف امام علیه السلام صادر می شود.

1- جهاد باید با کفار حربی باشد؛ یعنی با کسانی که در مقابل افراد مسلمان جبهه مخالفت تشکیل بدهد.

2- قتال برای زن و بچه و پیر مرد و دیوانه و کور و بیمار و عاجز واجب نشده است؛

3- قتال باید پس از دعوت به حق و اتمام حجت و روشن کردن راه حقیقت باشد؛

4- جهاد لازم است به صلاح دید و اجازه امام باشد.

خداوند در قرآن می فرماید:

«وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین.» (بقره، 19)

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید، و (لی) از اندازه درنگذیرید زیرا خداوند تجاوز کاران را دوست نمی دارد.

آیات و روایاتی که در موضوع جهاد وارد شده، در تمام آنها این شرایط و قیود که ذکر کردیم محفوظ است.

به طور مسلم خودبہائیان در مقام عمل، بیش از همه برای مبارزه و قتال و دفاع و جهاد با مخالفین خود قدم برمی دارند.

آیا در مواردی که جمعی به سوی بہائیان حمله می کنند و یاد در صدد ایذاء و به هم زدن تشکیلات آنها هستند، آنان ساکت نشسته

و در مقابل اقدامات دشمن تسلیم خواهند شد؟

پس چرا خودبہاء و عبدالبہاء و شوقی در مقابل مخالفین خودشان ساکت ننشسته و دست به هر گونه فحش و تکفیر و تفسیق

و افترا و بدگویی زده و خون آنان را حلال شمرده اند.

همانند روز روشن است که دستور دادن به معاشرت و صلح عمومی، جنبه تبلیغاتی داشته و فقط برای اغوای مردم و گول زدن اشخاص

جاهل و فریب دادن افراد نادان و ظاهر پرست است و بس.

حج در مسلک باب و بہاء

برای اینکه بایان و بہائیان در حج عقب نمانده باشند و مسلکشان حج داشته باشد، باب و بہاء دستور به حج داده اند.

سید باب خانه مسکونی خود را که در شیراز است، کعبه قرارداد و زیارت و طواف آن را برای پیروان خود واجب کرده است. می گوید:

«حول البیت لایجوز بیعه و من اراد ان یرفع هذا حل علیہ ان یأخذ ولولم یرض صاحبه لان الله احق بملکة.» (بیان، باب سابع

عشر، واحد رابع)

جایز نیست فروش زمینهای اطراف خانه و چون کسی بخواهد ساختمان خانه را بلند کرده و توسعه بدهد جایز است که از زمینهای اطراف

خان تصرف کند اگر چه صاحب و مالک زمین راضی نباشد. زیرا که خداوند برای مالیکت آنجا سزاوارتر است.

و در قسمت دیگر می گوید:

«فی ان لایجوز التعارج الی ذلک البیت الاباغناء الذی لاییری فی سبیل من حزن ویوتی بعد وفوده اربعه مثقال من ذهب لمن یخدم.» (همان، باب ثامن عشر، واحد رابع)

جایز نیست مسافرت کردن به سوی خانه سیدباب مگر برای کسی که بی نیاز و متمکن است، به طوری که در راه سفر مواجه با ناملازمات و اسباب حزن نشود و لازم است بر هر کسی که عازم زیارت است چهار مثقال طلا برای خدام آن بیت عطا نماید.

سپس می گوید:

امربه حج نشده مگر آنکه مرتفعین (مسافرین) به سوی او در سبیل او متلذذ شوند به رضای او و تکلیف مرتفع شده ازدون مستیعین به غناء تا آنکه محزون نگردند در سبیل او... و تکلیف از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی وارد نیاید...

میرزا بهاء هم به گفته های سیدباب سرو صورتی داده و می گوید:

قد حکم الله بمن استطاع منکم حج البیت دون النساء عفی الله عنهن رحمه من عنده انه لهو المعطى الوهاب، (اقدس، ص 10، سطر 1)

خداوند فرمان داده است برای کسی که استطاعت و قدرت دارد اینکه برای زیارت خانه شیراز یا بغداد عزیمت کند و عفو نموده است این حکم را از زنها از نظر رأفت و رحمت بر آنان و خداوند عطا کننده و بخشنده است.

بنابراین، حج در مسلک باب عبارت است از زیارت خانه باب در شیراز و در مسلک بهاء، زیارت خانه باب در شیراز یا خانه حسینعلی بهاء در بغداد هر کدام که نزدیک تر است حج قرار دهند.

اگر بنا بود هر پیامبری که می آید حج پیروانش را خانه خودش قرار می داد، الان چندین هزار خانه می بایست طواف شود. جناب بهاء آیا فلسفه حج رامی دانید؟ این حکم پوچ و بی ارزش شما جز برای اغفال مردم ساده اندیش چیز دیگری نمی تواند باشد.

آیامی شود حج ابراهیمی در اسلام را با حج باب و بهاء مقایسه کرد؟

من یقین دارم که باب و بهاء عظمت طواف، سعی بین صفا و مروه، مشعر و منا و... را نفهمیدند. وقتی انسان در آن محیط قرار می گیرد از عالم ماده خارج می شود و در عالم دیگری سیر و سلوک می کند.

نکاح در مسلم باب و بهاء

سیدباب در این زمینه می گوید:

«فرض لكل احدان يتأهل لبقی عنه من نفس یوحده الله ربها ولا بد ان یجتهد فی ذلك وان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلك حل علی كل واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمره ولا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین...» (بیان، باب خامس عشر، واحد ثامن).

واجب شده است بر هر شخصی اینکه تأهل و ازدواج کند تا باقی بماند از نسل او کسی که موحود خدا پرست است و باید در این راه جدیت نمایند و اگر ظاهر شود از یک طرف آن چه مانع از ظهور ثمره است حلال می شود اینک اذن بدهد بر دیگری تا به وسیله دیگر ایجاد ثمره کند و جایز نیست ازدواج کردن با کسی که در دین بیان نیست.

از این جمله سیدباب چند نکته قابل توجه است

1- طبق گفته بیان، اگر از طرف یکی از زوجین مانع از ظهور ثمره (تولید مثل) شد، دیگری می تواند از راه دیگر تولید مثل کند. آیا این حکم تشویق به خلافت عفت نیست؟

2- ازدواج یا غیر بابی جایز نیست.

3- اگر یکی از زوجین غیر بابی شده هیچ گونه حقی برای او نیست و نمی تواند مالک چیزی باشد.

سیدباب درباره مهر و حدود آن می گوید:

«جایز نیست مهر زن را زیاد تر از نود و پنج مثقال طلا برای اهل شهر و نقره برای اهل قریه قرار دادن و یا کمتر از نوزده مثقال نیز در هر دو صورت نباشد و اگر خواستید حد وسط را بگیرند باید نوزده ترقی کنند...»

این حکم هم از دو جهت قابل بحث است

1- محدود کردن مهریه مانند معین کردن قیمت بعضی از اجناس برای مردم، به جز ایجاد سوء تفاهم و نگرانی و سلب اعتماد و کمیابی جنس و تصرف غاصبانه و... نتیجه دیگری ندارد. وظیفه شارع در این موارد ارشاد و هدایت و بیان کلیات است.

2- فرق گذاشتن بین شهر نشین و روستایی برخلاف تساوی حقوق و حریت است، چه بسا می بینیم ساکن روستا از جهات مختلف بر شهر نشین برتری دارد.

حرمت نکاح...

از موارد بسیار شگفت و جالب توجه مسئله حرمت نکاح است. میرزا بهاء حکمی برای حرمت ازدواج کردن با دختر یا خواهر یا مادری عامه و یا خاله بیان نکرده است. جناب میرزا تنهابه حرمت ترویج زن پدر قائل شده است.

در اینجا عین عبارت میرزا بهاء را نقل می کنم تا باور نمایید که این حکم بهاء است:

«قد حرمت علیکم ازواج ابائکم انانستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتقوا الرحمن یاملا الامکان ولاترتکبوا مانهیتم عنه فی اللوح ولاتکونوا فی هیماء الشهوات من الهائمین.» (اقدس، ص 3-، سطر 10)

حرام شده است بر شما زنهایی پدران خودتان و ماحیاء می کنیم که حکم پسرهارا ذکر کنیم. پرهیز کنید از خدای جماعت ممکات و مرتکب نشوید آن چه را که در لوح (اقدس) از آن نهی شده اید. نباشید در بیان شهوترانی از جمله متحیرین.

به موجب این حکم، کلیه محارم و تمام طبقات محارم در قانون اسلامی، حلال و قابل تمتع می باشند. ایشان با این حکم پشت پابه تمام مقررات عالم بشری شده است.

از جمله «انانستحیی ان نذکر العلمان» باقر این چندیفجوا لواط فهمیده می شود.

1- اگر آورنده حکم و آفریننده جهانیان از ذکر حکمی خجالت بکشد، پس تکلیف مردم وظیفه شناس چیست؟

2- جناب میرزا از بیان حکم زنا، ازدواج با محارم و مطالب دیگر، حیا نکرده است؟ برای چه در موضوع لواط خجالت کشیده و حکم آن را بیان نمی کند؟

3- حیا و خجالت کشیدن، از قبح عمل ناشی می شود؛ چون عمل لواط در میان مردم قبیح است. پس اگر می خواست تحریم کند جای خجالت و حیا نبوده است.

بله؛ از پیامبر قرن نوزدهم انتظاری جز این نیست. این حکم را فقط می تواند در جوامع وحشی پیدا کرد؛ زیرا در هیچ دین ازدواج با مادر و خواهر... حلال نیست.

حکم زانی وزانیه

جناب بهاء در این مورد خجالت نکشیده، حکم و حد زناراییان نموده است. می گوید:

«قد حکم الله لكل زان وزانیه ديه مسلمه الى بيت العدل وهي تسعه مثاقيل من الذهب وان عادمره اخرى عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء» (اقدس، ص 15، سطر 12)

خداوند حکم داده است که هریک از مردوزن زناکنندمی باید دیه به بیت العدل تسلیم کند و مقدار آن دیه نه (9) مثقال طلاست و اگر دو مرتبه زنا کردند لازم است دو مقابل آن پرداخت کنند (دو برابر) و این حکمی است از جانب مالک اسماء.

اسلام می گوید:

به هریک از مردوزن زنا کار باید صد تا زیانه بزنی و فراقی بین ثروت مند و فقیر نیست همه به طور مساوی از این حکم عذاب می شوند.

ولی جناب میرزا بهاء به خاطر تأمین تمایلات مردم قرن حاضر می گوید: جزای زنا کردن نه مثقال طلا دادن است. آن هم به بیت العدل، شاید نظر ایشان تأمین مخارج بیت العدل و زیاد کردن عواید و مداخل آنجا بوده است.

مسائل متفرقه

1- نشاندن دختران روی تخت:

سید باب در این باره می گوید:

«ولتستقرن الصبا یا علی سریر او عرش او کرسی فان ذلك لم يحسب من عمرهم ولتأذن لهم بما يفرحون ولتعلمن خط الشكسته فان ذلك ما يحیه الله.» (بیان عربی، ص 26)

دختران خود را حتماً روی تخت و صندلی جای دهید؛ زیرا از عمر آنها حساب نمی شود و به آنها اجازه بدهید هر نوع مایل هستند تفریح کنند و خط شکسته را حتماً یاد بگیرند؛ زیرا خدا خط شکسته را دوست دارد.

نکته قابل توجه این است که بعد از این دستور، در آخر دستوری دهد که به آنها خط شکسته تعلیم دهید؛ زیرا خدا خط شکسته را دوست دارد.

همه اهل زبان فارسی می دانند که کلمه شکسته از الفاظ فارسی خالص است. اینکه چطور در متن عربی جاداده، نمی دانیم؟

2- جواز استمناء

سید باب می گوید:

«قد عفی منکم ماتشهدون فی الرؤیا اوانتم بانفسکم تستمینون.» (بیان عربی، واحد هشتم، باب دهم).

بخشیده شده بر شما آن چه را که در خواب می بینید (احتلام) یا با مالیدن به خود استمناء می نمایید.

جناب باب، آیاب عواقب سوء استمناء از قبیل بیماریهای روانی و جسمی که علم پزشکی هم آن را ثابت نموده، توجه نکردید که دستور به

جوازمی دهید؟

آیا این حکم شما جز برای جلب جوانان هوسباز و شهوت پرست چیز دیگری می تواند باشد؟

3- مخالفت با علم و دانش:

می گوید:

«لایجوز التدریس فی کتب غیر البیان... وان ما اخترع من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین.» (بیان، باب 10، واحد 4)

تدریس در کتابهای غیر از کتاب بیان روانیست و آن چه از کتاب اختراع شده به نام منطق و اصول و غیر آن دو، برای احدی از مؤمنان اذن

داده نشده است که آنها را بیاموزند.

جناب باب آیا واقعات تمام سعادت انسان در کتاب بیان حضرت عالی موجود است؟

آیا حرف شمالین قرن که قرن پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت است، سازش دارد؟ آیامی شود تنها با خواندن بیان به این همه

پیشرفت دست یافت؟

آیا خوف و ترس آن دارید که پیروان شما با مطالعه و تحقیق و تفحص پی به پوچی و بی ارزشی شما و مکتب شما ببرند؟

پیامبر بزرگوار اسلام (ص) امتش را تشویق به علم و دانش می کند و می فرماید:

«اطلبو العلم ولو بالصین.» (بحار الانوار، ج 1، ب 1، فضل العلم.)

علم و دانش را بیاموزید و لو در چین باشد.

و لویانکه فرسنگها راه بروید و با مشکلات زیادی مواجه شوید.

هیچ دین و آیینی مانع پیروانش از کسب علم و دانش نمی شود، تمام پیامبران پیروانشان را به تعلیم علم تشویق می کردند. حال چراجانب باب پیروانش را از مطالعه غیر کتاب بیان منع می کند، محل پرسش و تعجب است! این یکی از صدها سؤال است که باید جوابش را از خود باب گرفت.

4- تجدید ائاثیه منزل:

میرزا بهاء در این مورد می گوید:

«کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشره سنه کذلک قضی الامر من لدن علیکم خبیر.» (اقدس، میرزا بهاء، ص 41)

نوشته شده است بر شما تجدید و تازه کردن ائاثیه خانه پس از گذشتن نوزده سال. همین طور تمام شده است امر از جانب خداوند انا و مطلع.

سؤال اینجاست که ائاثیه ای که در نوزده سال از هر جهت سالم و تمیز و بی عیب است و یا آن سری از لوازمی که نظیر آنهارا نمی توان پیدا کرد و یا به سختی و زحمت پیدامی شود، به خاطر چه باید آنهارا تجدید کنیم؟

آیا این حکم با عقول عقلای عالم سازش دارد؟

مضافاً، عوض کردن ائاثیه منزل چه ربطی به دین و مسایل دینی دارد که انسان ملزم است بعد از هر نوزده سال این عمل را انجام دهد. این حکم نه منفعت دنیوی دارد و نه منفعت اخروی.

5- تحریم نشستن روی منبر

میرزا بهاء می گوید:

«قدمنعمت عن الارتقاء الی المنابر من اراد ان یتلوا علیکم آیات ربہ فلیقع علی الكرسي الموضوع علی السریر.» (اقدس، ص 41، سطر 8)

ممنوع هستی از اینکه روی منبر بنشینید و چون کسی بخواهد آیات خداوند را بخواند لازم است روی صندلی بنشیند.

آیا جناب بهاء نمی خواست یامی ترسید که مبلغین وی روی منبر منصوب به پیامبر (ص) بنشینند؟

منبر محل افشای باطل و بیان حقایق است و آشنا کردن انسانهای جاهل به مسائل دینی و اخلاقی. از این رو، جناب بهاء رفتن به روی

منبر با حرام کرده است.

بیان با همه احکام و حدود مترعات مسلک باب و بهاء و نقد و بررسی آنان نیاز به تألیف چندین جلد کتاب دارد. در این کتاب به خاطر اینکه

بحث طولانی نشود، به همین مقدار بسنده می شود.

خاتمه

جمع بندی و نتیجه گیری

خدایا سپاس می گویم که توفیق رارفیق راهم نموده تا بتوانم این کتاب را به پایان برسانم امیدوارم که مورد رضایت حق و حضرت بقیه الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفداه واقع شود.

به طور خلاصه باید عرض کنم که:

طبق صریح روایات که گوشه هایی از آنها در متن کتاب متذکر شدیم مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرزند امام حسن عسگری علیه السلام هنوز در پس پرده غیبت به سر می برد و تا هنگامی که خداوند صلاح ببیند ظهور می کند و جهان را از ظلم و ستم نجات خواهد داد و جامعه را پر از عدل و داد خواهد نمود.

این مدعیان دروغین مهدویت نمی توانند چهره مهدویت راستین را مخدوش کنند. جز اینکه خودشان را در جامعه رسوا خواهند نمود چیز دیگری عاید آنها نمی شود.

دینی که حکمی را صادر می کند تمام جوانب آن را مورد مطالعه قرار می دهد که مورد قبول تمام عقلاء عالم باشد نه اینکه عده هوسباز و شهوت ران به دنبال این دستوران روند و آن را به عنوان یک دین برای خود انتخاب کنند. پس به خواب آید و هر چه سریعتر خود را از این منجلاب نجات دهید.

باید به این ندای دلنشین الهی که فرموده:

(فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب) (زمر، 17)

«مژده بده بندگانم را آنان را که سخنان را بشنوند در میان آنها از گفتار نیک پیروی می کنند این ها افرادی هستند که خداوند آنها را هدایت کرد. و افراد صاحب اندیش و خرد همین هاست.»

گوش فراداد و با مطالعه عمیق دستورات اسلام و تطبیق کردن آن با احکام باب و بهاسخن حق را بگیریم و پیروی کنیم.

اگر جناب باب شماراهی می کند از مطالعه غیر کتاب «بیان» سرش همین است و اگر کسی آن را با احکام الهی مقایسه کند متوجه به پوچی گفتارش خواهد شد.

نمونه بارز آن برگشت عبدالحسین آیتی نویسنده کتاب «الکواکب الدریه» در دفاعیه بهائیه، به دامن گرم اسلام و نوشتن ردیه اس بر مسلک باب و بها به نام «کشف الحیل»

اگر واقعا بهائیت، ضامن سعادت می شده مانند ایشان از این کیش دست بر نمی داشتند.

جناب آقای نیکو بعد از چندین سال که از پیروان سرسخت بهائیت بوده مستبصره شده و برگشت و کتاب فلسفه نیکو را نوشت و افراد دیگر که ذکر آنها موجب اطالع می شود. بنابراین نتیجه می گیریم که باب و بهاییغمبر نیستند و مرام آنها هیچ شباهتی به دین و مذهب ندارد.

همانطور که قبلا گفتیم دین اسلام دین خاتم است و تاقیام قیامت هست و پیامبر بزرگوار اسلام هم خاتم النبیین است. و دین اسلام ان شاء الله با ظهور منجی عالم بشریت حضرت حجه ابن الحسن العسکری علیهما السلام سر تا سر جهان را فرا خواهد گرفت و حق و عدالت به کای ظلم و ستم حکم فرما خواهد شد.

همانطوری که در متن کتاب یاد آور شدیم فرقه بابیت و بهائیت دست ساخته استعمار است.

در اوایل قرن سیزدهم که مصادف با به قدرت رسیدن قاجار بود استعمار روس و انگلیس برای ایجاد تفرقه بین مسلمین دست به کار شدند. آنها که در ایران و دیگر کشورهای منطقه به خصوص هند و افغانستان به دنبال منافع مشترک خود بودند صلاح کار را در این دیدند که توجه دول منطقه به خصوص ایران را به اختلافات دینی و داخلی معطوف دارند و از این طریق مانع پیشرفت و اقتدار و نفوذ و رافزون ایران شوند از سوی دیگر علمای دینی را که در آن زمان قدرت زائد الوصفی پیدا کرده بودند مانع تحقیق این مهم می دانستند لذا با به وجود آوردن زمینه های مختلف به برپایی و به اوج رساندن این اختلافات دامن زدند.

متأسفانه در ایجاد اختلاف و درست کردن فرقه تاحدودی موفق هم شدند در ایران فرقه بابیت و بهائیت، در عربستان فرقه وهابیت، در هندوستان و پاکستان فرقه قادیانیه را به وجود آوردند.

من در پایان این بحث سؤالاتی از جامعه بهائیت دارم امیدوارم با مطالعه این کتاب پاسخ مناسب و عقل پسندی به ما بدهند.

از همه بایان و بهائیان سؤال دارم که اصول دین شما چیست؟ هر پیامبری که از جانب خداوند برای ارشاد و هدایت بشر مبعوث می شدند دارای اصولی بودند.

سه اصل از اصول دین در تمام ادیان مشترک بوده همه پیامبران مردم را به آن دعوت می کردند و آن سه اصل عبارت اند از توحید، نبوت و معاد.

پیامبران در مرحله ی اول مردم را از شرک و بت پرستی بازمی داشتند و آنها را به توحید و یکتا پرستی دعوت می نمودند و در مرحله بعد مردم را از عذاب قیامت که خداوند برای کافران و هر کسی که از مسیر حق خارج شدند، آماده نموده بر حذر می داشتند.

حال در مسلک شما اصول چیست؟ خدای شما کیست؟ آیا همان خدایی است که یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، مردم را به آن دعوت می کردند یا جناب با ب و بهاء هستند؟

اگر بگویید خدای ما همان خدایی است که تمام پیامبران به آن دعوت می کردند و اعتقاد به توحید و یکتا پرستی داریم، دروغ می گوئید. چرا؟

چون شما اعتقاد به کسانی دارید که ادعای خدایی نمودند. جناب با ب و بهاهمان طوری که در صفحات گذشته بیان داشتیم به مناسبتهای مختلف ادعای خدایی کردند پس شما مشرک هستید و برای خدا شریک قائل گشتید. همان شرکی که بت پرستان دوره جاهلیت داشتند شما هم دارید تفاوتش فقط در این است که آنها بتهایی که با دستشان می ساختند برای خود خدا قرار می دادند و شما، جناب با ب و بهاء که آفریده خداوند یکتا هستید را به عنوان خدا قبول دارید.

در طول تاریخ بشریت هیچ پیامبری قبل از آنکه به مقام نبوت و پیامبری برسد برای خود مقامی قائل نبود و بعد از نبوت هم ادعای خداوندی نکرده اند. چطور رهبران شما قبل از آنکه پیامبر شوند ادعای مهدویت نموده و بعد از مدتی پرافرا تر نهادند ادعای نبوت و پیامبری در مرحله آخر ادعای خدایی نمودند.

آیا روی این مسئله فکر کرده اید که چطور ممکن است انسان در مدت چند سال به این مقامات نائل شود؟ چطور ممکن است انسان که خود مخلوق است و محتاج یک دفعه خدا شود؟

معاد که یکی از مسلمات تمام ادیان الهی است در مسلک شامبه چه معناست؟ اگر رهبران شما اعتقاد به معاد و قیامت می داشتند هیچ وقت این دعاوی پوچ رانمی کردند.

جناب بهائیان اگر واقعا جناب میرزا بهای پیامبر شما هست چرا دعوت خود را در عکا (عکایکی از شهرهای اسرائیل است) به طور مخفیانه اعلام می کرد؟ ایشان در عکا خود را مسلمان سنی مذهب معرفی می کرده و در نماز جماعت ان حاضر می شد و ماه مبارم رمضان را هم روزه می گرفت. اگر واقعا پیامبر است نباید ترس و واهمه داشته باشد. باید به طور آشکارا دعوت خویش را اعلام نماید.

سوالی که در اینجا ذهنم را به خود مشغول نموده این است که جناب بهائیان چه شباهت و تفاوتی بین شما و فرقه قادیانی وجود دارد؟ برای این که مسلک قادیانی را بشناسید چند جمله ای از این فرقه و بنیان گذاران سخن می گویم.

غلام احمد قادیانی در سال 1832 میلادی در قریه قادیان که از بلاد پنجاب هند هست متولد شده و پدرش از ملاکین لود که در شورشهای هند در سال 1857 میلادی بر علیه انگلیسی ها اعانه می داد.

غلام احمد شخصی بود قوی بنیه و با سه زبان اردو، فارسی، عربی آشنا بود و سخن می گفت با آنکه خودش سنی بود قرآن را در نزد بعضی از فقها و مفسرین شیعه فرا گرفت و به اقوال و عقاید فریقین آشنا گردید. (فلسفه نیکو، ج 4، ص 69) غلام احمد در 40 سالگی دعوت خود را شروع نمود و بر خلاف میرزا وسید باب تمام دعوت او بر قرآن و سنت و احادیث نبوی بود و می گفت: در قرآن آیاتی است که مشعر است بر وجود ظهور مسیح در اسلام. یعنی همان طور که مسیحی پس از موسی آمد و حقایق تورات را بیان نمود مسیحی در اسلام خواهد آمد که حقایق قرآن را کشف و بیان می کند.

غلام احمد قادیانی بعد از باب و میرزا بهاء مدعی مهدویت شده است و پیروانش هم چندین برابر باب و بهاء است.

واقعا جای تعجب است که مدعیان یک مقام مانند احمد قادیانی و میرزا هردو معاصر مخلیفه و جامشین آنها نیز مانند خلیفه المهدی و میرزا عباس و شوقی افندی بایکدیگر معاصر، این می گوید من مهدی آخر الزمانم و آن هم می گوید من مهدی موعودم و خودشان از یکدیگر راضی و کاری به یکدیگر ندارند و شاید هم در کنار هم بنشینند به حماقت تبعه و گوسفندان خود بخندند.

چطور ممکن است یک امام در دو نفر تجلی کند و هر کدام ادعا کنند که من همان امام هستم و جالب تر هم این جاست که هیچ کدان از این مدعیان دیگری را تکفیر یا دروغگو نمی داند.

www.bahaismiran.com

ملحقات

1- اصول دوازده گانه و نقد آنها

2- نامه شخص متبری از بهائیت به عنوان (تقدیم به شما)

3- نظر مراجع

4- منابع و کتاب شناسی

اصول دوازده گانه

از جمله مطالب و هنرنمائیهای میرزا حسینعلی که پسر بزرگش عباس افندی آن را شرح کرده وبه نام پدر در آمریکای شمالی در سال 1912 میلادی گفته است در جزوه ای به نام «رساله دیانت بهائی» در سال 1326 شمسی چاپ شده «تعالیم دوازده گانه» است که آن را باب آب و تاب بیان می کنند.

این اصول دوازده گانه یک جمله تازه ای ندارد و به اندازه ای سخنان بی نظم و سست است که ارزش نقل و پاسخ ندارد لکن چون بهائیهاروی آن مانور می دهند و در دهنها افتاده به طور مختصر در این قسمت کتاب اشاره می کنیم.

1- وحدت عالم انسانی:

(یعنی، جمیع بشر کل مشمول الطاف جلیل اکبرند، بندگان یک خداوندند و پرورده ی حضرت ربوبیت رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری از بندگان الهی لهذا باید جمیع طوایف و ملل خود را برابر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر شجر واحد شمرند زیرا جمیع سلاله ی حضرت آدمند و لالی یک صوف)

نقد:

بله، چنین است لکن چرا آقای بهاء به برادرش - یحیی صبح ازل را گوساله نامید با آنکه فرزند یک پدرند. حیوان و درنده می نامد، و پیروانش را غنم الله خطاب می کند؟ چرا جناب بهاء و عبدالبهاء شوقی افندی و دیگران آنچه را که می گویند عمل نمی کنند؟ آنها که به اصطلاح رهبر هستند و داعیه ی پیامبری دارند چرا به گفته هایشان عمل نمی کنند؟ چرا اینگونه حرفهای زشت و رکیک را بر زبان جاری می کنند؟ و ده چرای دیگر...

2- تحری حقیقت:

«باید انسان تحری حقیقت کند و از تقلید دست بکشد زیرا ملل عالم هر یک تقلیدی دارند و تقلید مختلف است و اختلاف تقلید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقلید باقی است وحدت عالم انسانی مختل است پس چرا باید تحری حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زایل شود.

نقد:

تحری حقیقت یعنی چه؟ دست از تقلید بکشند چه کنند؟ آیا بهائیان مقلدان نیستند و او که همه مردم را کور و کور و جاهل می خواند چگونه امر به جستجوی حقیقت می کند؟ او که اختیار بشر را به نام-بیت العدل- هر روز به دست عده ای بی اعتقاد به همه چیز داده چه تحری حقیقت و چه ترک تقلیدی؟

3- اساس جمیع ادیان الهی یکی است:

یعنی جمیع ادیان الهیه اساسش حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی است نهایت این است که تقلیدی به میان آمده آداب و رسوم و زوائدی پیدانشده این تقلید از انبیان نیست. این حادث است بدعت است چون تقلید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان را تحری کنیم یقین است که متحد شویم.

نقد:

اساس دین حقیقت است یعنی چه؟ هر گاه آداب و رسوم انسان از انبیان نیست پس آنها چه داشته اند؟ جناب بهاء تقلیدی را که باید دوری اندازیم کدام است؟ اگر این آداب و رسوم زوائد و بدعت است شما چه چیز تازه ای که بیرون از این آداب و رسوم است آورده اید که مردمان را به آن دعوت می کنید نشان دهید. شما چه چیز تازه ای دارید که مایه افتخار باشد؟

4- دین باید سبب الفت باشد:

دین باید سبب محبت و الفت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ای ندارد بی دینی بهتر است زیرا عداوت و بغض آیین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آن چه الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است. زیرا دین به منزله ی علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی بهتر است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است.

نقد:

آیادین میرزابهاء که نقشه کشتن شاه رامی کشد و آن همه رابه کشتن داد و آن کشاکش و قتال باینها و... همه بر پایه الفت و محبت است؟ آیافحاشیهایی که خود میرزا و پسرش عبدالبهاء به میرزایحیی و برادرش و دگران به کاربرده اند روح و ریحان است و در شمار جدال و قتال است؟ همانطوری که مادر صفحات گذشته به این کتاب گفتیم دستورهای آتشین برای کشتن و ربودن اموال دگران دارند.

5- دین باید مطابق با علم و عقل باشد:

دین باید مطابق با عقل باشد، با علم باشد، علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم، هر دو به یکدیگر ارتباط تامه یابند. این اصل حقیقت است و اما اگر مسئله ای از مسائل دینی مخالف عقل باشد، مخالف علم باشد آن وهم محض است.

نقد:

آیاسخن و عملی که نه از روی عقل و نه از روی علم است جزء صادرات قولی و فعلی دیوانگان می تواند باشد؟

آیامی شود دین از علم و عقل جدا باشد تا بعد بایکدیگر منطبق شوند؟

جدای دین و علم از گلوی مخالفین کلیسای سادرامده. جناب میرزابهاء خواسته شیرین زبانی کرده باشد اگر نه هیچ باشعوری دین و علم و عقل رانمی تواند جدا ببیند و نمی شود جدا باشند زیرا این تجزیه خود بر خلاف حکومت عقل و تمام شرایع است.

این سخن جناب بهاء واضح است که از روی بی عقلی و بی علمی گفته شده علاوه بر آن آیاین سخنان که از این آقایان در کتابهایشان

به نام دین آمده مطابق با علم و عقل است؟

6- تساوی رجال و نساء:

رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند و جمیع انسانند جمیع سلاله ی آدمند زیرا ذکور و اناث تخصیص به انسان ندارد. در عالم نبات ذکور و اناث موجود در عالم حیوان ذکور و اناث موجود لکن به هیچ وجه امتیازی نیست. پس انسان که اشرف کائنات است آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشند یا خیر. جنی زن تا به حال به جهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی شدند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته به درجه ی مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله ی زنان و مردان.

نقد:

خود این حرفهای جناب باب با عقل و علم به قول خودش مطابق نیست. چون:

1- زن و مرد را با سایر مخلوق در یک ردیف گذاشتن نشان از بی علمی و کم عقلی است. زیرا:

اولاً: بین نروماده هم در عالم گیاهان امتیاز هست چنانکه امروز گیاه شناسان و جانور شناسان ثابت کردند.

ثانیاً: امتیاز نروماده واضح تر از این است که برای اثباتش استدلال کنند. همکاری کردن مرد و زن یک مطلب است و امتیاز مطلبی دیگر.

جناب بهاء برای تساوی زن و مرد چه کارهایی انجام داده است. چرا از روی علم و عقل و منطق حرف نمی زند. ایشان قطعاً آیات قرآن

را نفهمیده است که این حرفهای خلاف عقل و منطق رازده قرآن در پی اثبات این نیست که زنها از مردان از جهات مختلف پست

تر و پایین تر است بلکه بین زن و مرد از حیث طبیعت و ساختمان بدن مسائل عاطفی فرق است.

7- ترک تعصبات:

تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی، تعصب سیاسی، هادم بنیان انسانی است.

دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندای حقیقت کرد. حضرت موسی اعلان حقیقت نمود. حضرت مسیح

تأسیس حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود، جمیع انبیا خادم حقیقت بودند. جمیع مؤسس حقیقت بودند. جمیع مروج

حقیقت بودند پس تعصب باطل است زیرا دین تعصبات مخالف حقیقت است.

نقد:

کسی که با این حرارت تعصب راتقسیم و ملامت می کند چرا دگران رابه نام دین اغنام الله می خواند؟
چرا خوشحال است و می بالد که از ایران مالیاتی هم برای اومی رود و افرادی که اعتراض به رفتن پول از ایران به عکامی کنند راسرزنش می نماید؟ بعد از گفتن جمله - دین یکی است استعمال عبارت (ادیان الهی) غلط است.
اگر حضرت مسیح مؤسس حقیقت است پس حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام چیزی راکه هنوز تأسیس نشده بود چگونه به آن ندا و اعلام می کردند؟

آیا خودشان حقیقت نداشتند و می گفتند مسیح حقیقت می آورد؟

واقعا باید به حال خود غمگین باشیم که ناچار می شویم پیرامون این حرفها بگوییم و بنویسیم طبق مثل معروف، یک دیوانه سنگی در چاه می اندازد، صد تا عاقل نمی توانند رادر آورند. قرن دوازدهم دونفر انسان به نام باب و بهاء ظهور نمودند و چهره دین راکور نمودند و با دعای پوچ بی محتوایشان برای مسلمین مشکل ساز شدند و یک عده راهم گمراه نمودند اما خوشبختانه مطالبشان آنقدر بی محتوا و تو خالی و دور از عقل است که هر خواننده بانصاف با همان نگاه اول اگر ریگی در کفش نداشته باشد پی به بی مغزی و بی عقلی باب و بهاء می برد.

8- صلح عمومی:

حضرت بهاء الله اعلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی ادیان و صلح عمومی بین اقالیم فرمود.

نقد:

تقسیم صلح جناب میرزا بهاء مانند تقسیم تعصب است.

صلح عمومی رابه چه وسیله باید یافت؟ چرا نگفته است از چه راهی ملل و دول و ادیان و اقالیم صلح کنند؟

چرا خودش دست به تفرقه زد؟ چرا ادعای بی جای من یظهره الله بین او و برادرش یحیی جدائی و تفرقه افتاد؟ چرا جناب بهاء و پیروانش قتل مسلمین را واجب می دانند؟ و...

9- تعلیم و تربیت عمومی:

جميع بشر بايد تحصيل معارف كنند تا سوء تفاهم از ميان برخيزد و از آله ي سوء تفاهم به نشر معارف است.

نقد: جناب بهاء آيا مردم تازمان اين پيشنهاد شمابي معرفت بودند؟ مگر اسلام قرن ها قبل از جناب بهاء تشويق به علم و دانش و معرفت نموده است «ويز كيهم و يعلمهم الكتاب والحكمه» (سوره جمعه، 2) اول تز كيه و بعد تعليم جناب بهاء خيال مي كند با اين دستور معجزه كرده است چرا حرف هاي گذشته گان رابه اسم خود بيان مي كند؟

10- حل مسائل اقتصادي:

(از جمله تعاليم حضرت بهاء الله تعديل معيشت حيات است. يعني بايد قوانين و نظاماتي گذارد كه جميع بشر به راحت زندگاني كنند يعني هم چنان كه غني در قصر خویش راحتی دارد و به انواع موائد سفره اومزين است فقير نيز لانه و آشيانه داشته باشد و گرسنه نماند. تعديل معيشت مهم است و تا اين مسئله تحقق نيايد سعادت براي عالم بشر ممكن نيست. جميع بشر در نزد خدا يكسانند حقوقشان واحد و امتياز ي براي نفسي نيست.)

نقد:

اگر عقل جناب بهاء و پسرش عبدالبهاء مي رسيدمي گفتند چه كار بكنند تا تعديل معيشت حاصل شود چه راه حلهايي براي رسيدن به اين هدف مي توان پيدا كرد. و گرنه همه ي فقرا بهتراز ايشان مي فهمند كه آسايش و راحتی مي خواهند از اين گذشته اين جناب بهاء كه اينقدر دلسوز است چرا در آن چنان قصري و باتشريفات بالادرك از زندگي مي كرد و پيروان او به اصطلاح خودش (اغنام الله) خارمي خوردند و بارمي بردند و در خانه هاي محقرمي خوابيدند؟

11- لسان عمومي:

از جمله تعاليم بهاء الله وحدت لسان است. يك لساني ايجاد شود و آن را جميع آكادميهاي عالم قبول نمايد يعني كنگره بين المللي تشكيل دهند از هر ملتي نمايندگان و وكلاء دانند و آن جمع حاضر شوند صحبت و مشورت نمايند و رسماً آن لسان را قبول كنند تا انسان

دولسان داشته باشد یکی لسان عمومی یکی لسان وطنی تاجمیع یک وطن و یک لسان گردد این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.

نقد:

چنانچه توجه می فرمایید: جناب بهاء در این ماده ذکر شده پیشنهاد داده نه تعلیم زیرا راهی نشان نداده. کسی که مدعی است برای عصرا تم و فضا قانون مناسب آورده چرا برای وحدت لسان دستوری نگفته است؟
ایجاد چنین زبانی مستلزم تشکیل الف بای مخصوص است و ترکیبی مخصوص او که مدعی خدایی است اگر می دانست چرا از قلم اعلی نازل نکرده؟

12- محکمه کبری:

عالم محتاج صلح عمومی است. تاصلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد لا بد دول و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را به آن محکمه ی کبری راجع کنند و آن محکمه فیصل نماید.

نقد:

اگر بشر باید خود محکمه کبری تشکیل دهد و اختلافاتش را به انجابه اصطلاح خودش راجع کند پس تو که مدعی خدایی هستی چه کاره ای؟ فقط برای ایجاد اختلاف و دامن زدن آتش تفرقه و گرفتن نشان آمده اید؟
اگر واقعا شما خواهان صلح عمومی هستید چرا دستور به کشتن و غارت اموال مسلمانان را داده اید؟ چرا مخالفات خود را سر کوب می کردید؟ به جای اینکه در مقابل دلایل قوی آنها بر رد شما از خود دفاع کنید، دستور به قتل و غارت می دادید؟
همانطور که ملاحظه می فرمایید، اینها اصول دوازده گانه بهائیت بود. و از دیدگاه آنها کار بسیار با ارزش مهمی است که جناب بهاء به دنیا اعلام نموده است مابه طور خلاصه این اصول را ذکر نمودیم و نقد کردیم.

باید هوشیار باشیم که دشمنان اسلام هیچ راهی را بهتر از تفرقه و جدائی انداختن بین مسلمین نیافته اند. و بایان جملات به ظاهر زیبا و فریبنده مخصوصاً نسل جوان را از مسیر اسلام جدا کنند و تنها سد محکم و استوار خلل ناپذیر پیروی از تعلیمات قرآن و عترت پیغمبر - صلوات الله علیهم اجمعین است.

این کتاب در شب هفدهم ربیع الاول سال 1427 قمری مطابق بایست و هفتم فروردین یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج، مصادف با میلاد پیامبر اعظم (ص) و امام جعفر صادق به پایان رسیده است. ان شاء الله مورد قبول حضرت بقیه الله الاعظم قرار بگیرد.

حوزه علمیه قم - سید معصوم حسینی

1385/1/27 شمسی - 1427/3/17 قمری

* * *

پایان

www.bahaismiran.com



منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismiran@bahaismiran.com

bahaismiran@gmail.com

info@bahaismiran.com

bahaism@yahoo.com